

مؤلفه‌ها و عوامل تأثیر و تأثر متقابل فرهنگ و زبان فارسی و عربی

هادی سرافرازی^۱، حسن بساک^{۲*}، محمدحسین خسروان^۳

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشمر، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشمر، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.

۳- گروه زبان و ادبیات فارسی، مجتمع علوم انسانی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

اسفند ۱۴۰۱، دوره ۱۵، شماره پیاپی ۸۲، صص ۲۷۰-۲۴۷

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.15.6773

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: ارتباط ایرانیها و اعراب به قبل از تاریخ مدون (دوره اساطیری) میرسد که در عهد هخامنشیان گسترش یافته و در دوره ساسانیان عمیقتر میشود. این پیوند، که پس از ورود اسلام به ایران به اوج خود میرسد، موجب توسعه فراوان تعاملات دینی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آنها شد. **روش مطالعه:** این مقاله براساس مطالعات کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است. **یافته‌ها:** پیش از اسلام، اعراب با ایرانیان دارای ارتباطات کمابیش گسترده‌ای بودند، اما حمله اعراب و ورود اسلام به ایران، تأثیرات بسیاری بر اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایران بویژه عقیده و مذهب ایرانیان برجای نهاد. باینحال دولت نوپای اسلامی نتوانست از تجربه و مهارت ایرانیان مسلمان در امور حکومتی و دیوانی بی‌نیاز گردد؛ از قرن پنجم به بعد بنا به دلایلی مانند یادگیری زبان عربی بعزت شوق به یادگیری زبان قرآن، استفاده از زبان عربی برای ورود به امور اجتماعی و سیاسی، تشویق دین اسلام به یادگیری، و سلسله‌های تاریخی، نفوذ زبان عربی در فارسی بیشتر میشود.

نتیجه‌گیری: کوچ و مهاجرت دوسویه، شهرهای مرزی، قیامهای ایرانیان برضد اعراب، تلاش ایرانیان در یادگیری زبان عربی به علل مذهبی و سیاسی، نیاز اعراب به ایرانیان در امور سیاسی، علمی و تشکیل دیوانها، ورود حکمت و پندواندزهای ایرانی به ادب عرب، و نهضت ترجمه از جمله مؤلفه‌های مهم در تأثیر و تأثر فرهنگ و ادب عربی و پارسی محسوب میشوند. مهمترین عامل در این تأثیر و تأثر، دین اسلام است. زبان عربی، زبان قرآن و دین اسلام بود و ایرانیان با پذیرش دین اسلام، چاره‌ای جز آموختن زبان عربی نداشتند. از سوی دیگر برخی ایرانیان به دلایل دیگری مانند ورود به امور سیاسی و مبارزه، مشغول فراگیری زبان عربی شدند و در نتیجه لغات و مفردات و اصطلاحات عربی بسیاری به زبان فارسی راه یافت و طبعاً لغات زیادی نیز وارد زبان عربی گردید. واژه‌هایی که از زبان فارسی به عربی راه یافته، بیشتر مربوط به حوزه‌های تمدن، فرهنگ و سیاست است و بیشتر واژه‌هایی که زبان فارسی از عربی وام گرفته، مربوط به حوزه دین است.

تاریخ دریافت: ۱۴ بهمن ۱۴۰۰
تاریخ داوری: ۱۷ اسفند ۱۴۰۰
تاریخ اصلاح: ۲۹ اسفند ۱۴۰۰
تاریخ پذیرش: ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

ایرانیان، اعراب، تأثیر و تأثر، دیوانها، حکومتداری.

* نویسنده مسئول:

Bassak@pnu.ac.ir

۳۶۶۳۰۷۸۱ (+۹۸ ۵۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Components and factors of mutual influence of Persian and Arabic culture and language in each other

H. Sarafrazi¹, H. Bassak^{*2}, M.H. Khosrovan³

1- Department of Persian Language and Literature, Kashmar Branch, Islamic Azad University, Kashmar, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Iran.

3- Department of Persian Language and Literature, Humanities Complex, Mashhad Branch, Islamic Azad University, Mashhad, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 03 February 2022

Reviewed: 08 March 2022

Revised: 20 March 2022

Accepted: 09 May 2022

KEYWORDS

Iranians, Arabs, influence, divans, governance

*Corresponding Author

✉ Bassak@pnu.ac.ir

☎ (+98 51) 36630781

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: The relationship between Iranians and Arabs dates back to prehistoric times, ie to the mythical period, which expanded in the Achaemenid period and deepened in the Sassanid period., Their cultural, social and economic extent.

METHODOLOGY: This article is based on library studies and has been done in a descriptive-analytical manner.

FINDINGS: In the pre-Islamic period, the Arabs had more or less extensive relations with the Iranians, but the Arab invasion and the arrival of Islam in Iran had many effects on the social, political, cultural and economic situation in Iran, especially on the Iranian religion instead of. However, the fledgling Islamic state could not be deprived of the experience and skills of Muslim Iranians in government and court affairs. The use of Arabic language to enter into social and political affairs, encouraging Islam to learn, historical dynasties, etc. The influence of Arabic language in Persian increases.

CONCLUSION: Bilateral migration and migration, border cities, Iranian uprisings against Arabs, Iranians 'efforts to learn Arabic for religious and political reasons, Arabs' need for Iranians in governance, science and the formation of courts, the introduction of Iranian wisdom and advice to Arabic literature, Translation movement, etc. are among the important components in the influence of Arabic and Persian culture and literature on each other. Arabic was the language of the Qur'an and the religion of Islam, and the Iranians had no choice but to learn Arabic by accepting the religion of Islam. On the other hand, some Iranians, for other reasons, such as getting involved in politics and struggle, began to learn the Arabic language, and as a result, many Arabic words, phrases, and expressions became available in Persian through the Qur'an and the religion of Islam; And of course many words entered the Arabic language; The words that have been translated from Persian to Arabic are mostly related to the civilizational, cultural and political fields, and most of the words that Persian borrowed from Arabic are related to the religious field.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.15.6773](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.15.6773)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 54	 0	 0

مقدمه

پس از رحلت پیامبر (ص)، مسلمانان در صدد نشر آیین اسلام و گسترش آن در دیگر کشورها برآمدند. از جمله کشورهای که مورد توجه اعراب قرار گرفت، امپراتوری ایران بود. حمله اعراب به ایران یکی از تأثیرگذارترین حملات اقوام مهاجم به این سرزمین بوده است. پس از ورود اسلام به ایران و فتح این سرزمین توسط حاکمان عرب، ایران دچار دگرگونی و تحولات خاصی گردید؛ زیرا در راستای این نبرد امپراتوری شکوهمند ساسانی شکست خورد و این شکست فصل جدیدی را در تاریخ ایران گشود؛ فصلی که با تحولات بسیاری در سده‌های پس از آن در انتظار ایرانیان بود.

از روزگاران گذشته، ادبیات زبانهای مختلف بر یکدیگر تأثیر متقابل گذاشته‌اند، در این میان تأثیر و تأثرهای متقابلی که عربی و فارسی بر یکدیگر گذاشته‌اند بسیار و بیسابقه است. تأثیر و تأثر زبان و فرهنگ ایرانی و عربی، طبیعتاً از نخستین جرقه‌های ایجاد ارتباط میان اعراب و ایرانیان آغاز شده و پس از آن در دوره‌های مختلف تاریخی فرازونشیبی را پشت سر گذاشته است؛ اما آنچه باعث درآمیختن فرهنگ فارسی و عربی شد، شکست نظامی ساسانیان از اعراب و نفوذ و گسترش اسلام در ایران بود. این رویداد تاریخی سبب شد پیوندهای مذکور، شکل و کیفیتی دیگرگونه به خود بگیرد. ارتباط فرهنگی ایرانیان با اعراب بدلیل دین اسلام، بعنوان عنصر مشترک و مهم فرهنگی، موجب پدید آمدن نقاط و زمینه‌های مشترک بسیار متعدد و متنوعی بین ادب فارسی و عربی شده است. در این مقاله به بررسی زمینه‌ها، عوامل و شاخصه‌های تأثیر و تأثر زبان و فرهنگ عربی و فارسی خواهیم پرداخت.

ضرورت و سابقه پژوهش

پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه حمله اعراب به ایران، بسیار است. از آن جمله میتوان از آثار عبدالحسین زرین کوب نام برد که بیشتر در زمینه تاریخی است و ارکان حمله اعراب به ایران در آنها بررسی شده است. از جمله این آثار ارزشمند میتوان از کتاب *تاریخ مردم ایران* (ایران قبل از اسلام) نام برد که وضعیت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی ایران قبل از اسلام را به تصویر کشیده است. همچنین کتاب *دو قرن سکوت* که در زمینه بررسی وضعیت علوم در قرون اولیه اسلامی، بسیار راهگشا و حایز اهمیت است. کتاب *قهرمانان ملی ایران* اثر عبدالرفیع حقیقت نیز در اینباره مطالب مفیدی دارد. در این زمینه مقالات ارزشمند بسیاری نیز نوشته شده است. برخی از این مقالات عبارتند از:

«هویت ایرانی در ادب فارسی تا حمله مغول» از رستگار فسایی و اثنی عشری (۱۳۸۴). در این مقاله وضعیت ادبیات فارسی از آغاز حمله عرب به ایران تا آغاز حمله مغول بررسی شده است. همچنین مفهوم ایران و ایرانی از طریق بررسی ادب فارسی تا حمله مغول ارزیابی شده است. در این پژوهش نویسندگان سعی کرده‌اند پربسامدترین مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایرانی را جستجو و از طریق ارائه نمونه‌هایی، آن را معرفی کنند.

«پدیده‌های ایرانی در زبان و ادبیات عرب» از آذرنوش (۱۳۸۱). در این پژوهش، نویسنده به رابطه زبان فارسی و عربی پرداخته و تأثیر متقابل زبان عربی بر زبان و ادبیات فارسی را بررسی کرده است و واژگان فارسی که از فرهنگ ایرانی به جهان عرب راه یافته معرفی شده است. از نظر این نویسنده، فرهنگ جدیدی که پس از اسلام در ایران به وجود آمد، فرهنگ اسلامی است نه عربی.

«مواجهه جامعه ایرانی در برابر سلطه اعراب مسلمان در سده‌های اول و دوم هجری» از خسروی و بیات (۱۳۸۷). در این پژوهش وضعیت جامعه عرب و ایرانی بررسی شده است. نویسندگان معتقدند کاملاً طبیعی است که این

دو جامعه از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند. وقتی ایرانیان رفتارهای ستمگرانه اقوام مهاجم را دیدند، در برابر اعراب دست به مقاومت زدند. این تلاش ایرانیان در جهت احیای زبان و ادب فارسی و کسب استقلال سیاسی بود که در این امر موفق عمل کردند.

چنان‌که بیان شد، دربارهٔ حمله اعراب به ایران آثار زیادی نوشته شده است؛ اما پژوهش‌های صورت‌گرفته در این خصوص بیشتر کلی‌نگر بوده و در بسیاری موارد جزئیات این حمله، که بسیار مهم و حائز اهمیت است، در پرده ابهام باقی مانده است؛ بویژه که محتوای این کتابها نیز صرفاً تاریخی است و تأثیر و تأثر این دو زبان و فرهنگ در آنها بررسی نشده است. پژوهش حاضر از آنرو حائز اهمیت است که با نگرش توصیفی-تحلیلی، حجم گسترده‌ای از اطلاعات و مباحث را در دایرهٔ تحلیل و بررسی خود قرار داده است. از این‌رو گستردگی دامنهٔ مطالعات در خصوص حملهٔ اعراب به ایران و تأثیر آن بر ادب فارسی، وجه تمایز و جنبهٔ جدید و نوآورانه‌ای به این پژوهش داده است.

بحث و بررسی

شاخصه‌های تأثیرگذار زبان و ادبیات عربی و فارسی بر یکدیگر

زبان و خط: زبان و خط عربی و فارسی در طول دورانهای تاریخی -و خصوصاً پس از اسلام- بعلاوه ارتباط مستمر دو قوم ایرانی و عرب با یکدیگر، تعامل و تأثیر و تأثر بسیار نزدیکی داشته‌اند و به قول زبانشناسان در حالت «برخورد زبانی» بوده‌اند که شاید در هیچ دو زبان دیگری مشاهده نشود؛ البته در دورهٔ قبل از اسلام بدلیل قدرت و شوکت حکومت ساسانی و تسلط بر حیره و یمن، اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی بمراتب بیشتر بود، ولی بعد از اسلام، میزان تأثیرپذیری ادبیات فارسی از ادبیات عربی، در ابعاد و زمینه‌های مختلف، بمراتب بیش از تأثیرپذیری ادبیات عربی از زبان و ادبیات فارسی بوده است.

اگر خاستگاه‌های مختلف این دو زبان را در نظر بگیریم، آشکار میشود که هر دو زبان بطور جداگانه از قوم و خاستگاه جداگانه‌ای برخوردارند. زبان فارسی از اقوام هند و اروپایی، اما زبان عربی از اقوام سامی محسوب میشود. باوجود این دو خاستگاه مختلف و شباهتهای ظاهری مانند شباهت صوری حروف، نوشتن از راست به چپ، و... هر دو زبان از نظر ارتباط با همدیگر کمنظیرند. تفاوت در زمینهٔ صرف و نحو، ساختار جمله، اشتقاق و ترکیب، آوا و تلفظ حروف، معنی و... از تفاوت‌های اساسی بین این دو زبان است.

نظام آوایی و واجی زبان فارسی تا قرن پنجم هجری تحت تأثیر نظام آوایی و واجی عربی قرار نگرفت؛ بلکه همچنان تحت تأثیر نظام آوایی و واجی فارسی میانه بود؛ بویژه در مناطقی مانند خراسان و ماوراءالنهر که کمتر تحت تأثیر زبان و ادبیات عرب بود. زبان رایج و متداول منطقهٔ خراسان، فارسی دری بود که ریشهٔ این زبان به زبانهای قبل از اسلام و امپراتوری ساسانی بازمیگردد. دوری خراسان از مرکز خلافت و کانون زبان عربی و روحیهٔ میهن‌دوستی مردم خراسان باعث تأثیر کمتر زبان عربی بر این منطقه شد؛ اما از زمان سلجوقیان به بعد که پل ارتباطی سرزمین خراسان با خلافت بغداد گشوده گردید، ورود گستردهٔ لغات عربی در زبان فارسی را شاهدیم. «در ادوار قبل اگر از واژه‌ای عربی در زبان فارسی استفاده میشد، نحوهٔ کاربرد آن در زبان مشخص میکرد که لغتی بیگانه به عاریت گرفته شده است، اما از نیمهٔ دوم قرن پنجم به بعد، این بیگانگی کم‌کم به یگانگی تبدیل شد و در ادوار بعد لغات فارسی و عربی چنان با یکدیگر آمیخته شدند که هیچ‌گونه وجه تمایزی در میان آن دو باقی نماند. در پایان قرن هفتم هجری قمری و پس از آن، این نحوهٔ استعمال به چنان صورتی مبالغه‌آمیز انجامید که گاه در ترکیب جمله‌ها

و قطعات، جز روابط و پاره‌ای از ضوابط دستوری، اثری از زبان اصیل پارسی در نثر باقی نماند» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

دلایل حضور کمرنگ زبان عربی در زبان فارسی این دوره را میتوان اینگونه برشمرد:

-اولین دلیل این امر، ارتباط قوی زبان فارسی (دری) با زبان پهلوی است. «هیچ اثر ادبی بی مقدمه و یکباره و بدون پیوستگی به آثار پیش از خود نوشته نمی‌شود، کافی بود که ثابت کند نثرنویسی به زبان فارسی دری، پیش از تدوین آثاری که اکنون بعنوان قدیمترین آثار نثری این زبان شناخته شده، بگونه‌ای رواج داشته و زبان پارسی پیوستگی ادبی خود را با زبان پهلوی نگسسته بود؛ زیرا در طی این سه قرن هنوز نثرنویسی به زبان پهلوی رواج داشت» (همان: ۱۲۳).

-ایرانیان بتازگی از بند مشکلات و بدبختیهای حکومت اموی رها شده بودند و در سایه حکومت‌های نیمه‌مستقل ایرانی، دنبال هویت مسخ‌شده خود میگشتند که توجه به زبان فارسی اصیل و دوری از واژگان و اصطلاحات عربی را یکی از شاخصه‌های مهم تجدید هویت ایرانی مینداختند.

-عامه مردم ایران بعنوان مخاطبان شاعران و نویسندگان، آشنایی چندانی با زبان عربی نداشتند و در نتیجه کاربرد این زبان از طرف ادبا برای مردم نامفهوم بود، به همین دلیل سعی میکردند تا جایی که امکان دارد از زبان عربی استفاده نکنند.

از جمله طبقات اجتماعی که در حفظ و نشر و گسترش زبان پهلوی در طول سالیان نخست ورود اسلام به ایران تلاش نمودند، دهقانان، دبیران و موبدان بودند. دهقانان در تمامی دوره خلافت امویان، در ساختار اجتماعی و روابط اجتماعی آن ایام نقش مؤثری داشتند و بعلت اقتدار مالی آنان، خلفای اموی برای جلب این منابع مالی، سعی میکردند آنها را را ضی نگه دارند. همچنین دهقانان در ارتقای جایگاه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایرانی نقش بسیار مهمی داشتند. آنها بواسطه آگاهیهای لازم از علم و دانش و مهارت، زمام دیوانهای مالی عرب را به دست گرفتند؛ زیرا خود اعراب در این زمینه سخت ناآگاه و بی اطلاع بودند. همین زمینه سبب شد ایرانیان بتوانند جایگاه اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود را در برابر اعراب تثبیت کنند و علیه سیاست نژادی آنان بپا خیزند. آنان با حفظ آثار ملی بویژه آثاری که به زبان پهلوی بودند، توانستند نگاهبان فرهنگ و تمدن ایرانی باشند. بعلاوه نقش بسیار مهمی در تقویت جایگاه فرهنگی و فکری ایرانیان داشتند و با حفظ نفوذ خود بر دیوانهایی که به زبان فارسی پهلوی بود، راه نفوذ اعراب را بر ادب فارسی و زبان پهلوی بستند و بواسطه همین نقش مهم و اساسی آنان است که اعراب، خویشتن را به این طبقه نزدیک میساختند و از پند و اندرز آنان بسیار راهنمایی میجستند. دبیران نیز مانند دهقانان از اشراف آن روزگاران به شمار می آمدند و چون از سواد و مزیت خواندن و نوشتن برخوردار بودند، بسیاری از آثار ارزشمند علمی و ادبی دوره ساسانیان را به وجود آوردند. این گروه در حفظ زبان پهلوی و آثار بجای مانده از این زبان تلاش بسیار کردند. آنان مانند دهقانان، عهده دار مشاغل دیوانی و اداری بنیامیه بودند و بخوبی بر زبان و ادبیات فارسی تسلط داشتند و بسیاری از آثار ارزشمند فارسی را از خطر نابودی حفظ کردند. موبدان بیشتر فعالیت‌های خویش را صرف اصول دینی و تعالیم دین زرتشت کرده بودند. آنان بعنوان مردمی اندیشمند و با بینش درست شناخته میشدند؛ چنانکه نقش بسیار مهمی در نگاهبانی و محافظت از موارد فکری و فرهنگی کهن جامعه ایرانی ایفا کردند که از مهمترین آنها میتوان از حفظ و نگهداری آثار ارزشمند مکتوب ایران پیش از اسلام نام برد.

دیرفهم بودن زبان پهلوی، کاربرد یک حرف برای نشان دادن دو یا چند صدا، فروپاشی حکومت مقتدر ساسانی بعنوان پشتوانهٔ زبان پهلوی، از بین رفتن انگیزه برای یادگیری این زبان، وجود هزوارش، انحصار آن به طبقهٔ خاص دبیران و... باعث فراموشی خط پهلوی شد. این دلایل در کنار دلایل دیگری مثل نیاز ایرانیان به آموختن الفبای عربی برای خواندن قرآن، نفوذ فراوان واژگان عربی در زبان فارسی که نتیجهٔ رواج اسلام بین ایرانیان بود، موجب شد بمرور زمان، الفبای عربی جایگزین الفبای پهلوی شود و در نهایت در کنار زبان دری که بتدریج جانشین زبان پهلوی میشد، خط عربی جای خط پهلوی را بگیرد.

اصلیترین دلیل گسترش زبان عربی در بین مسلمانان غیرعرب، بویژه ایرانیان، پذیرش دین اسلام از سوی آنان است. در این میان نزول قرآن به زبان عربی، بیشترین نقش و تأثیر را ایفا کرده است. همچنین تبدیل شدن زبان عربی به زبان دولتی اسلامی نیز بر گسترش آن دامن زد. افزون بر آن هر فرد در جامعهٔ اسلامی برای رسیدن به مناصب بالای اداری و سیاسی لازم بود زبان عربی را بیاموزد، لذا ایرانیان برای عقب نماندن از این قافله، به تعلیم زبان عربی روی آوردند. به بیان دیگر با فتح ایران توسط مسلمانان عرب و سیطرهٔ سیاسی و نظامی خلافت عربی - اسلامی بر مناطق فارسی زبان و گرویدن روزافزون ایرانیان به دین مبین اسلام، تمامی جنبه‌های زندگی ایرانیان از جمله زبان آنان تحت تأثیر زبان و فرهنگ عربی قرار گرفت. ایرانیان برای دانستن احکام و مسائل مذهبی و تلفظ قرآن، به آموختن زبان عربی نیاز داشتند. بعلاوه آن دسته از ایرانیانی که قصد ورود به امور سیاسی و اجتماعی دربار عرب را داشتند، همچنین ایرانیانی که نژاده بودند و احساسات ملی داشتند لازم و ضروری بود زبان عربی را بیاموزند و به فنون و قواعد آن آگاه گردند تا از این طریق به امور سیاسی و دیوانی وارد شوند یا از زبان عربی بعنوان ابزاری برای مبارزه استفاده کنند. بعبارت دیگر کمرنگ شدن هویت ایرانی و احساس سرخوردگی ناشی از شکست در برابر اعراب، آنها را واداشت تا جهت نزدیکی به مهاجمان، عربی را یاد بگیرند. اما آنچه ذکر آن مهم و ضروری است بیان این نکته است که ایرانیان هرگز زبان عربی را بعنوان زبان رسمی خود نپذیرفتند؛ بلکه از آن بعنوان زبان دینی (نه یک زبان رسمی و عمومی) یا زبانی برای مبارزه با اعراب استفاده کردند.

بر همین اساس دود پوتا ایرانیان عربیدان را به دو دسته تقسیم میکنند: بخش اول ایرانیانی که براحتی تمام زمینه‌های فرهنگی و تاریخی خود را رها کرده و فرهنگ عربی اسلام را جایگزین آن کرده‌اند و سپس فرهنگ غیراسلامی عربی را نیز به آن اضافه کرده‌اند؛ گروه دوم کسانی هستند که از عربی روگردان نبودند و ای بسا که کتابهای دینی و علمی خود را به آن زبان نوشتند؛ ولی فارسی را هم ارج مینهادند و این گروه بودند که از قرن دوم و سوم، فارسی را به نگارش درآوردند و از آن ابزاری ساختند که بزودی تنها عامل یکپارچگی ملی شد (دود پوتا، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

بعلاوه تشویق دین اسلام به علم‌آموزی، با توجه به پیشینهٔ علمی و ادبی ایرانیان، باعث شد فارسی‌زبانان در محیط جدید نیز به یادگیری و گسترش زبان جدید بپردازند. صرفنظر از این عوامل، آذرنوش به یک عامل مهم دیگر در تقویت زبان عربی در ایران اشاره میکند و آن «فارسی‌ستیزی» برخی ایرانیان در آن دوران است. او معتقد است «ستیز با زبان فارسی از سدهٔ سوم آغاز و در سده‌های چهار و پنج به اوج میرسد؛ زیرا در این دوران زبان فارسی سخت توانا شده و برای رقیب خود، زبان عربی، خطری جدی محسوب میشود. بسیاری از ادیبان عربی‌گوی ایران، بگونهٔ وسواس‌آمیزی از فارسی و سنتهای کهن و حتی از معربات پرهیز میکردند و بیم آن داشتند که به فارسی‌زدگی متهم شوند. این عقدهٔ اجتماعی-زبانی باعث شد آثارشان از فارسی تهی و از اصطلاحات خالص و صورخیال عربی آکنده شود» (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۱۱). سلسله‌های تاریخی ایران نیز در تقویت زبان عربی مؤثر بودند. «بررسی

فرهنگ طاهریان، هرگونه ایرانی‌ت را از دودمان ایشان میزداید. طاهریان بیش از هر امیر دیگری ادبیات عرب را به درون سرزمین ایران کشاندند و از آن سنت استواری ساختند که دست‌کم دو قرن دیگر در ایران زنده ماند (دود پوتا، ۱۳۸۲: ۱۰۱). آل بویه که عده‌ای از آنها بر بغداد مسلط شدند و خلیفه عباسی را هم دست‌نشانده خود کردند، علاقه‌ای به احیاء مفاخر و سنن قدیم ایران نشان ندادند. در ری و عراق، دیالمه عمدتاً مروج ادب تازی بودند. درگاه ابن عمید و صاحب‌بن عباد مجمع شعرا و ادبای عرب زبان و عربی‌گوی آن عصر بود» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳: ۸).

واژه‌های دخیل: یکی از نمونه‌های مهم تأثیر و تأثر بین دو زبان فارسی و عربی، واژگان دخیل یا وام‌واژه‌های بسیاری است که بین دو زبان مبادله شد که سهم واژگان عربی در فارسی بمراتب بیشتر و قابل توجه است.

الف) نفوذ لغات عربی به فارسی: بخشی از لغات عربی پیش از حمله عرب به ایران در زبان پهلوی رایج و متداول بوده است؛ اما قسمت عمده لغات عربی پس از حمله عرب به ایران به زبان پهلوی و دری راه جسته و تأثیر بسیاری نیز بر زبان فارسی نهاده است. آنچه درباره تأثیر لغات عربی بر زبان فارسی قطعی و آشکار است، دو نکته ذیل است: نخست اینکه تأثیر لغات عربی در سه قرن اول هجری بر زبان و ادبیات فارسی بسیار اندک و کم‌رنگ است و این امر ناشی از وضعیت اجتماعی بود که اعراب در این ادوار در کشور ایران با آن مواجهه بودند. «کلمات دخیل در ابتدا بسیار محدود بود، مثلاً در اوایل دولت سامانی بین ۵ تا ۱۰ درصد کلمات را تشکیل میداد ولی با گذشت زمان، سهم بیشتری را به خود اختصاص داده و در نیمه دوم قرن پنجم به ۵۰ درصد رسید و در قرن ششم و هفتم به هشتاد درصد رسید» (ندا، ۱۹۹۱: ۷۳).

نکته دوم، دینی بودن نخستین لغاتی است که وارد زبان فارسی شده است؛ زیرا اسلام آوردن ایرانیان، خود از دلایل بسیار مهم تأثیر لغات عربی بر زبان فارسی و ورود آن در زبان و لهجه‌های گوناگون ایرانی است. «اولین واژگانی که پس از فتح وارد زبان فارسی شدند، کلماتی بودند که در ارتباط با اسلام و زندگی جدید اسلامی بود، مثل زکات، حج، جهاد، آیت، عقاب، ثواب ... و نیز واژگانی که مربوط به سازماندهی سیاسی و اداری حکومت جدید اسلامی بود، مانند حرب، هیجا، غزو، کاتب، ملک و...» (ندا، ۱۹۹۱: ۷۲). فرشیدورد نیز علاوه بر اشاره به این نکته، به افزایش لغات دینی پس از قرن پنجم اشاره میکند: «تا چند قرن پس از وارد شدن اسلام به ایران و قبول آن از جانب ایرانیان، تنها کلمات مربوط به دین و گاه کلمات سیاسی و حکومتی و دیوانی در زبان فارسی دیده میشد، ولی پس از قرن پنجم سیل لغات غیردینی نیز در زبان فارسی جاری گشت. در این میان برخی قواعد از جمله مطابقت موصوف و صفت، جمع و غیره به زبان فارسی راه یافت. دلیل این تغییرات توجه به صنعت‌پردازی در نظم و نثر و تقلید از زبان و ادبیات عرب و دیگری تثبیت اسلام و زبان عربی در میان ایرانیان بود» (فرشیدورد، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳). خطیبی نیز معتقد است «در ادوار قبل اگر از واژه‌های عربی در زبان فارسی استفاده میشد، نحوه کاربرد آن در زبان مشخص میکرد که لغتی بیگانه به عاریت گرفته شده است، اما از نیمه دوم قرن پنجم به بعد، این بیگانگی کم‌کم به یگانگی تبدیل شد و در ادوار بعد لغات فارسی و عربی چنان با یکدیگر آمیخته شدند که هیچ‌گونه وجه تمایزی در میان آن دو باقی نماند» (خطیبی، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

ب) نفوذ لغات فارسی به عربی: ایرانیان در زمان امپراتوری شکوهمند ساسانی، بسیاری از سرزمینهای دنیای آن روزگاران را تحت تصرف خویش داشتند و بر این سرزمینها حکومت میراندند؛ بنابراین طبیعی است که با مردم سرزمینهای فتح‌شده در ارتباط بودند و میان آنان تبادل فرهنگی صورت میگرفت. زبان نیز یکی از این تبادلات بشمار می‌آمد. بدنبال آن، راه یافتن لغات ممالک مفتوحه به زبان فارسی و نیز تأثیر لغات و زبان پهلوی در این ممالک، امری رایج و طبیعی بود. آذرنوش اوج نفوذ واژه‌های فارسی در زبان عربی را در قرنهای دوم تا چهارم

معرفی میکند (آذرنوش، ۱۳۸۷: ۲۴۷)؛ اما بیشتر لغات فارسی که از طرف اعراب مورد پذیرش قرار گرفته و بوفور مورد استفاده واقع شده، شامل لغاتی است که برای بیان اصطلاحات علمی و فرهنگی و فنی خاص به کار میرفته و اعراب پیش از آن، با آنها آشنایی نداشته و واژه‌ای برای بیان آن مفاهیم در زبان ایشان یافت نمیشده است. نفوذ لغات فارسی در زبان عربی از طرق مختلف و در طول دوره‌های متفاوت صورت پذیرفته است. سلطه سیاسی شاهان ساسانی، و فور سکنة ایرانی در شهرهای بصره، حیره و کوفه، مهاجرت، سفرهای تجارتي و سیاحتی، ترجمه، و ایجاد دیوانهای حکومتی در اسلام به تقلید از ایرانیان از عمده راههای ورود لغات فارسی به عربی محسوب میشوند.

کلمات معرب: در زبان عربی، کلمات «معرب» بسیاری وجود دارد که آذرنوش تعداد واژه‌هایی که تمدن عربی آنها را به وام گرفته است، بیش از دوهزار واژه میدانند (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۲۳-۲۶). این مقدار واژه معرب، نشان از میزان تأثیر زبان و فرهنگ فارسی در عربی دارد. قسمتی از این کلمات بر اثر نقل و ترجمه به این زبان وارد شده و قسمت دیگر، از راه زندگی اجتماعی و آمیزش اعراب با ملت‌های دیگر، اداره تشکیلات اسلامی بر اساس نظام اداری ایرانی باعث شد عربها از ایرانیان لغات بسیاری را در زمینه‌های مختلف تمدن، اصول حکومت و قوانین و نظامات و اصطلاحات کشورداری و لشکرکشی به عاریت بگیرند. احمد امین در این زمینه مینویسد: «با یک نگاه عادی میتوان دید که اعراب در هر نقطه یا هر راهی که میرفتند یا به هریک از ضروریات حیات که برمیخورند، ناگزیر کلمات فارسی را استعمال مینمودند. علاوه بر لغت، در اخذ جمله یا ترتیب عبارت و تخیلات و معانی و مضامین و افکار ایرانی نیز اعراب از زبان پارسی اقتباس کردند» (امین، بی تا: ۱۴۵).

محمدی ملایری معربات را به دو دسته تقسیم میکند: «یک دسته کلماتی که بوسیله علما و نویسندگان و مردم باسواد و از راه ترجمه و خط و کتابت وارد زبان عربی شده‌اند و دسته دیگر آنها که بوسیله توده مردم و کسانی که آنها را معمولاً عوام‌الناس میخوانده‌اند، در زبان راه یافته و مربوط به امور عادی زندگی و یا ابزار کار پیشه‌وران و مانند اینها بوده است. ... دسته اول چون به اصل کلمه آشنا بوده‌اند، در نقل آنها قواعد یا ضوابطی را که به مقتضای ساختمان زبان عربی وضع شده، رعایت کرده‌اند، اما دسته دوم چنین رعایتی را نکرده و معمولاً به همان صورتی که کلمه‌ای را شنیده‌اند آن را به کار برده‌اند» (محمدی ملایری، ۱۳۷۵: ۳۶۹).

اما در هر صورت، اکثر کلمات فارسی که در زبان عربی وارد شده‌اند، بکلی پیوند خود را با زبان اصلی گسسته و از جهت لفظ و قاعده و دستور در آن حل شده و حتی بعد از مدتی بسیاری از آنها جزء ریشه‌ای اصیل زبان عربی به شمار آمده و مصدر اشتقاق کلمات فراوان گردیده‌اند، بکلی اصل و منشأ آنها فراموش شده و تنها با پژوهش و جستجوی بسیار، میتوان بسیاری از آنها را بازشناخت.

کوچ و مهاجرت

موضوع کوچهای دسته‌جمعی قبایل عربی به مناطق مختلف ایران، یکی از مسائل مهم تاریخ این کشور، در دوران قبل از حمله اعراب است. این کار، ابتدا با تشویق‌های مستمر عمر برای برانگیختن بادیه‌نشینان عرب و زدودن ترس آنان، برای حمله به ایران و تصرف آبادیهای پرنعمت آن و بهره‌مندی از زندگی مرفه، صورت گرفت؛ سپس در زمان عثمان و بعد از آن نیز ادامه پیدا کرد و شمار زیادی از عربها به ایران کوچ کرده و در شهرهای مختلفی مانند قم، خراسان، و سیستان مستقر شدند که باعث آشنایی آنان با فرهنگ ایرانی و تأثیرپذیری از آن شد (ر.ک: محمدی ملایری، ۱۳۷۵: ۳/۳۰۳-۳۴۱). «اسکان عربها در روستاهای ایرانی و تلفیق روزافزون آنان با ایرانیان، دو

پدیده موازی را در طول چند قرن به وجود آورد. بسیاری از ایرانیها زبان عربی را یاد گرفتند، همانطور که بسیاری از عربها، فارسی را یاد گرفتند. اندازه رواج فارسی در میان این عربها، بعثت فزونی ارتباط آنان با سرزمینهایی که در آنجا میزیستند و جدا شدن آنها از پیوندهای قبیله‌ای در جزیره‌العرب فزونی مییافت» (نظری و اسدالله‌پور، ۱۳۹۴: ۱۰۳-۱۰۲ به نقل از فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۲۲۸).

از سوی دیگر، از طریق مهاجرت برخی ایرانیان به سرزمینهای عربی و اسکان ایشان در مناطق مختلف جزیره‌العرب یا نقاط مرزی، بناچار تعدادی لغات مربوط به زبان محاوره و آداب و رسوم و اعتقادات یا اصطلاحات مربوط به برخی مشاغل و حرفه‌های خاص مهاجران، به زبان و فرهنگ اعراب سرایت نمود. یکی از مهمترین این مهاجرتها در دوره خسروانشیروان انجام گرفت که گروهی تحت عنوان ابناء‌الفرس در سرزمین یمن ساکن گردیدند. پس از اسلام نیز شاهد کوچ و مهاجرت ایرانیان به عربستان در شکل اسارت هستیم، خصوصاً از اواخر دوره امویان به بعد، بویژه در دوره عباسیان، حضور ایرانیان در سرزمینهای عربی رشد چشمگیری پیدا کرد. پیش از آن، بسیاری از ایرانیان (از همه طبقات و اصناف) بعنوان برده و اسیر به سرزمینهای عربی منتقل شده بودند. تعداد آنان با موالی ایرانی عصر عباسی که در شهرهای عربی ساکن شده بودند، قابل مقایسه نیست. عیسی عاکوب هنگام بحث از مهاجرت ایرانیان به شهرهای عربی اسلامی در دوره اول عباسی مینویسد: «بیش از نیمی از ساکنان کوفه که حرفه‌ها، صنایع و تجارت را در انحصار خود داشتند، از نظر نژاد و زبان، پارسی بودند که بعنوان اسیر جنگی به کوفه آورده شدند» (عاکوب، ۱۳۷۴: ۱۱).

شهرها و مناطق مرزی

ارتباطات فرهنگی ایرانیان با اعراب و تأثیر زبان و ادبیات عرب و زبان فارسی بر یکدیگر، صرفاً مربوط به حمله عرب به ایران نیست، بلکه این ارتباطات به دوره‌های پیش از اسلام خصوصاً دوره سامانی نیز باز میگردد؛ این ارتباطات بیشتر در نواحی بین‌النهرین خصوصاً در حیره و مناطق مرزی مانند یمن و بطور کلی مناطق آباد شبه‌جزیره عربستان و عمدتاً بر اثر استیلای سیاسی و نظامی حکومت ایران بر نواحی آن صورت میگرفت. از منطقه حیره بعنوان «نمادی از فرهنگ و تمدن ایران» (المصری، ۲۰۰۱: ۱۹۹) و «دروازه ورود فرهنگ و تمدن ایران به مناطق عربی» (سالم، ۱۹۹۸: ۲۲۷) یاد میشود، پادشاهان ساسانی با اعلام موافقت با تشکیل امارت عربی حیره و دفاع از آن، حفاظت از مرزهای خود در مقابل تهاجم بادیه‌نشینان عرب و نیز رقیب رومی خویش، از دلاوری و جنگندگی اعراب سود میبردند؛ در مقابل امرای حیره نیز استمرار و تداوم حکومت خود را در تبعیت از سیاستهای ساسانیان میدانستند. ملوک حیره (آل لخم) و یمن از طرف پادشاهان ساسانی مأمور برقراری حکومت بودند و هر ساله به دولت ساسانی مالیات پرداخت میکردند. «لخمیان از لحاظ سیاسی تابع ایران بودند و به همین سبب با ایرانیان مناسبات فرهنگی نزدیکی داشتند (همان: ۲۹۸). ایجاد روابط تجاری گسترده بین عربستان شمالی و جنوبی و عبور محموله‌های تجاری جهان از یمن (حتی از دوران قبل از اسلام) باعث شد در طی زمان واژگان فارسی در عربی ریشه دواند. نکته مهم، نقش حاکمان این دو منطقه در پشتیبانی و حمایت از منافع دولت ایران در مقابل دشمنان و نفوذ زبان فارسی در زبان عربی در این مناطق و حتی به گفته برخی منابع (جاحظ، ۱۴۲۳: ۲۹۳/۱)، برگزاری مجالس خطابه با دو زبان است.

در مورد روابط ایران با نواحی مرکزی عربستان، یعنی حجاز، باید گفت روابط ایران با این مناطق به گستردگی و استحکام دیگر نواحی و مناطق نبوده است؛ چراکه در این قسمت از شبه‌جزیره نه دولت و حکومت شناخته‌شده‌ای

وجود داشته است و نه شرایط اقلیمی مطلوبی؛ فقط شهر مکه بلحاظ دربرداشتن خانه کعبه و برخورداری از جاذبه‌های زیارتی و منافع حاصله از جذب هدایا و نذورات و نیز داشتن شرایط تجاری مساعد می‌توانسته است تا حدودی زمینه‌ساز برقراری ارتباط ایرانیان با حجاز گردد (پارشاطر، ۱۳۸۱: ۸۵).

در دو شهر پادگانی بصره و کوفه بعلت موقعیت خاص و وفور سکنة ایرانی در آنجا، لغتها و اصطلاحات ایرانی بوفور مورد استفاده قرار میگرفت. جاحظ در *البيان والتبيين* (ص ۱۱۷) و شوقی ضیف، در *تاریخ الادب العربی* (بی تا: ۱۱۱۹) تعدادی از لغات فارسی را که مردم کوفه از ایرانیان گرفته بودند، ذکر میکنند.

آیین حکومتداری

تازیان ملتی بادیه‌نشین بودند و خوی و خصلت آن نیز براساس همان ویژگیهای بادیه‌نشینی شکل گرفته بود. در نزد عرب افتخار و سربلندی در سه چیز خلاصه میشد: شمشیر، مهمان‌نوازی و بلاغت در سخن. آنان هرگز از تمدن شهرنشینی برخوردار نبودند. بر همین اساس، ابن خلدون اعراب را «دورترین ملت‌ها از سیاست و مملکت‌داری» معرفی میکند (مقدمه ابن خلدون، بی‌تا: ۱۴۹). آنان کاری به حکومت، فرمانروایی، وضع قوانین و نظم و شیوه حکومتداری نداشتند و از آنجاکه با مردمی آشنا شده بودند که قرن‌ها دارای نظام اداری و حکومتی بودند، خود را سخت نیازمند یاری ایرانیان دیدند و در سیستم‌های نوپای اداری و حکومتی خود از ایرانیان و تجربه آنان بهره جستند. برتری بی‌قیدوشرط پادشاهان ایران و نظام و شیوه‌های پیشرفته مملکت‌داری ایشان، مطلبی است که از طرف کلیه محققان عرب، از جمله نداء، جاحظ، و فاخوری مورد تأیید و پذیرش قرار گرفته است. نویسندگان عرب، خصوصاً شاهان ساسانی را پیشوای سیاست و مملکت‌داری در مشرق زمین میدانند، جاحظ مینویسد: «شاهان ایران در اداره مردم و ترتیب و نظم اجتماعی، پیشگام بودند و ما قوانین حکومت و کشورداری و چگونگی اداره مردم و انتظام طبقات خواص و عوام را از آنان آموختیم» (جاحظ، ۱۳۳۲: ۶۷) (جاحظ، ۱۴۲۳: ۲۳-۲۴) و مشخصه اصلی ایرانیان را در آیین ملک و حکومت و سیاست میداند (جاحظ، ۱۹۶۸: ۴۱).

اگرچه تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی بر فرهنگ عربی به پیش از ظهور اسلام میرسد، اما بیشترین تأثیر فرهنگ فارسی بر عربی به زمان روی کار آمدن عباسیان برمیگردد. «نفوذ ایرانیها در این دوره بعلت ناتوانی خلفا بر ایجاد توازن میان نژادها صوت گرفت. از اینرو ایرانیها بر بسیاری از کارها سیطره یافتند و از آغاز دوره منصور، وزیران و فرماندهان ایرانی عهده‌دار کارها بودند» (طوقوش، ۱۳۸۰: ۷). نیکلسون نیز از میان ایرانیانی که به علل سیاسی و اداری در نظام عباسی قدرت یافتند، برمکیان را دارای نفوذ بیشتری معرفی میکند (نیکلسون، ۱۳۸۰: ۲۷۲). درحقیقت، دولت عباسی به دست ایرانیان و شعوبیها برپا و مرکز دولت به بغداد منتقل شد. دولت رویکردی ایرانی پیدا کرد و شیوه‌ها و نظام ایرانی غالب شد و باوجود سیاست ضدنژادی اموی و تحقیر ایرانیان، باز نبض امور کشوری در دست ایرانیان قرار گرفت. خلفای عباسی نیز از آنجاکه پادشاهان ساسانی را در همه امور مملکتی پیشگام و جلودار میدیدند، سعی داشتند در کلیه امور و شئون از ایشان تقلید نمایند و درمورد برخی خلفای عباسی روایت شده که اصرار داشتند فرزندان‌شان را با آیین پادشاهان ایران آشنا سازند. «نفوذ فرهنگ و ادب ایرانی بر فرهنگ عربی چنان غالب شد که بسیاری از محققان از جمله جاحظ، بیرونی و ابن‌خلدون، دولت عباسی را دولت خراسانی و ساسانی نامیدند» (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۸۵) / سبزیان‌پور، ۱۳۸۴: ۸۵). از سوی دیگر، ایرانیان نیز به آموختن زبان عربی نیاز داشتند؛ زیرا ورود در امور مربوط به سیاست و شیوه کشورداری مستلزم آن بود که این زبان را بیاموزند و از اصول و فروع آن آگاهی کافی به دست آورند. تعلیم زبان عربی از سوی ایرانیان، تأثیر شگرف زبان عربی در زبان فارسی را در پی داشت.

تشکیلات اداری و دیوانها

بعد از پیروزی اعراب مسلمان در نبرد با ایران و توسعه یافتن حکومت اسلامی، اعراب با سازمانهای اداری و مالیاتی پیچیده‌ای روبرو شدند که درباره آن تجربه‌ای نداشتند؛ بنابراین چاره‌ای نداشتند جز آنکه در این زمینه دست به دامان ایرانیان کاردان و باتدبیری شوند که در تنظیم و تدوین امور دیوانی، سابقه و تجربه‌ای چندصدساله داشتند. برای نمونه ماجرای تأسیس دیوان مالیات در عهد عمر به پیشنهاد یکی از اسیران ایرانی در منابع متعددی آمده است (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۷۴ / هندوشاه، ۱۳۴۴: ۳۱ / جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۶ / نویری، ۱۴۲۳: ۸ / ۱۹۶-۱۹۸ / محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۷۷). طه ندا در این خصوص مینویسد: «دولت نوپای اسلامی از تجربه و کاردانی ایرانیان مسلمان بی‌نیاز نبود. جمع‌آوری مالیات و خراج، اداره دفاتر ویژه آن و مالیات بستن بر سرمایه‌داران از مسئولیتهای آنان بود» (ندا، ۱۳۸۳: ۴۴).

بر همین اساس دیوانهای اعراب در دوره اسلامی در تدوین و شکل‌گیری و تنظیم و ترتیب امور اداری، از دیوانهای عهد ساسانی پیروی میکرد و تا حدود هشتاد سال و در برخی نقاط بیش از صد سال، همچنان زبان دیوانهای حکومت اسلام زبان فارسی بود و کارمندان ایرانی فارسی‌زبان در این دیوانها مشغول به کار بودند تا این که عبدالملک بن مروان (۸۶-۶۵ه.ق) دفاتر دولتی را از زبانهای مختلف به زبان عربی برگرداند و با این اقدام زبان عربی را زبان رسمی دولتی قرار داد. اما از آنجا که بیشتر تلاش وی بر تشکیل دستگاه نظامی نیرومند و انجام فتوحات جدید متمرکز شده بود، و توجهی به ترتیب کارمندان اداری نداشت، ناچار شد از کارمندان غیرعرب و حتی غیرمسلمان که در این زمینه دارای سابقه و تجربه بودند، کمک بگیرد (طوقوش، ۱۳۸۰: ۱۰۷). حتی برخی منابع از وجود دو دیوان در دوره عبدالملک خبر میدهند: یکی به عربی برای آمار مردم و نفقات آنان که آن را عمر تشکیل داده بود و دیوان دوم به فارسی که مخصوص ثبت اموال بود. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۶۷). از اینرو یکی از اصلیتین راههای نفوذ لغات و اصطلاحات فارسی و حتی پندها و حکایات ایرانی در فرهنگ و زبان عربی، همین کارمندان غیرعرب دیوانها بودند. بنابراین یکی دیگر از راههای عمده نفوذ لغات فارسی در زبان فارسی، از طریق ایجاد دیوانهای حکومتی در اسلام به تقلید از ایرانیان بود؛ چون این دیوانها در کلیه اصول و قوانین خود از اصول دیوانهای حکومتی ساسانیان تقلید میکردند و بیشتر کارمندان آنها را ایرانیان کاردان و باتجربه در امر اداره دیوان تشکیل میدادند و همچنین از آنجا که زبان رسمی دیوانهای حکومتی در اسلام تا حدود سال ۸۰ هجری، فارسی بود و بعد از آن بتدریج و شهر به شهر به زبان عربی تبدیل شد، لغات و اصطلاحات فارسی از طریق کارمندان این دیوانها به کار گرفته میشد و بعد از تغییر زبان نیز از آنجا که اعراب برای بسیاری از اصطلاحات دیوانی نتوانستند واژه‌های جایگزین به عربی بیابند، بناچار همان لغات فارسی را که از رسایی بیشتری برخوردار بود، به کار میبردند.

از جمله این دیوانها میتوان به دیوان وزارت و دبیری اشاره کرد که کریستین سن، منصب وزارت و صدارت در دوره عباسی را اقتباس مستقیمی از دولت ساسانیان و آیین دبیری در دولتهای اسلامی را تقلید کاملی از دبیری ایرانی در دوره ساسانیان میداند (کریستین سن، ۱۳۳۲: ۱۱۰ / کریستین سن، ۱۳۷۴: ۵۷). محمدی ملایری نیز معتقد است دبیران در دوره اسلامی، غالباً از ایرانیان انتخاب میشده‌اند، حتی در زمان خلافت امویان هم با اینکه ایشان هیچگونه نظر خوشی با عناصر غیرعربی نداشته‌اند و پیوسته سعی میکردند به خلافت اسلامی، رنگ عربی دهند، باز این عناصر و مخصوصاً ایرانیان در آن راه یافته و کار دبیری و تصدی دیوان را در دست خود داشته‌اند (رک: محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۷۴-۱۲۵). غنیمی هلال نیز به نقل از رساله *العذر* ابن مدبر، آموختن و فراگیری امثال فارسی را از شرایط دبیری و نویسندگی معرفی میکند (غنیمی هلال، بی‌تا: ۲۷۷). حتی برخی

دواوین از جمله دیوان خراج که رکن اصلی دولت خلفا بود و اعراب نیز از آن سررشته‌ای نداشتند، همچنان در دست همان طبقه از ایرانیان که از سابق اداره آنها را برعهده داشتند، باقی ماند؛ حتی زبان اداری نیز از عربی به فارسی تغییر کرد.

«نیاز حاکمان اموی و نخستین خلیفه‌های عباسی به خدمات دبیران ایرانی، از سر تفتن نبود، بلکه نیازی مبرم بود؛ زیرا فقط آنان با راه و روشهای کتابت و انشاء که در تشکیلات سیاسی و اداری ایران ریشه داشت، آشنایی داشتند (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۳۸). نفوذ ایرانیان و تشکیلات آنان در عصر عباسی آنقدر زیاد بود که نیکلسون در این زمینه، چنین مینویسد: «اگر اعراب، پیش از این دوره، نقش ملت غالب را در عالم اسلام، بازی میکردند و دیگر ملت‌های اسلامی را به دیده دیگری مینگریستند، اکنون کار برعکس شده است؛ اینک ما از یک عصر ملی عربی به یک دوره نهضت ایرانی و فرهنگ ایرانی منتقل میشویم؛ زیرا برگزیده سپاه این دولت از خراسانیان تشکیل یافته، پایتخت آن، در سرزمین ایران بنا شده و بالاترین منصبهای دولت به دست بزرگزادگان ایرانی، اداره میشود (نیکلسون، ۱۳۸۰: ۲۸)؛ بنابراین جای تعجب نیست که ارباب تحقیق از جمله محقق روسی «اینوسترانزف» تشکیلات دولت عباسی و کتابهایی را که در اداره کشور در دوران اسلامی نوشته شده است، از منابع موثق و قابل استفاده برای تحقیق و مطالعه درباره دولت ساسانی و تشکیلات داخلی آن بداند (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۹۷). از سوی دیگر، برخی ایرانیان برای اداره همین دیوانها و تسلط بر اعمال و رفتار عرب، به فراگیری زبان عربی پرداختند تا بتوانند با زیرکی تمام نبض دولت نوپای عرب را در دست گیرند. دود پوتا انگیزه‌های عربی‌آموزی ایرانیان را در دو جنبه منحصر میکند: جنبه اداری و دینی (دود پوتا، ۱۳۸۲: ۱۴۶). به سخن دیگر ایرانیان برای آگاهی از دین اسلام و مفاهیم قرآن کریم و برای تسلط بر دیوانها به آموختن زبان عربی و لغات و مفردات آن پرداختند.

اخلاقیات و حکمت

محمدی ملایری، ادبیات اخلاقی را یکی از مهمترین رشته‌هایی معرفی میکند که از خلال آثار پهلوی در ادبیات عربی راه یافته و در آن تأثیر کرده است (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۶۹) و معتقد است اعراب از این نوشته‌های ایرانیان بعنوان «المواعظ و الاداب و الحکم» (همان: ۳۰۸) و همچنین «الاداب» و «الادب» (محمدی ملایری، ۱۳۸۰: ۴/۲۶۵) یاد میکردند. نیکلسون نیز با در نظر گرفتن عامل اسلام در گرایش اعراب به ارزشهای اخلاقی، تأثیر فرهنگ اسلامی را گوشزد میکند (نیکلسون، ۱۳۸۰: ۱۱۰/۱۲۰-۱۲۱). مایر نیز معتقد است آنچه ایرانیان فرهنگ مینامیدند، در پرورش مفهوم ادب در دوره اسلامی تأثیر بسیاری داشته است (مایر، نقل از مشرف، ۱۳۸۹: ۹۲).

گرایش عربها به فراگیری زبان فارسی باعث آشنایی هرچه بیشتر آنان با حکمت‌های این قوم و در نتیجه ورود سخنان حکیمانۀ ایرانیان به فرهنگ عربی شد و این مسئله، بارزترین عرصه تأثیرگذاری فرهنگ فارسی بر عربی است. این جریان خصوصاً با نهضت ترجمه -عربگرایی و عربزدگی ایرانیان- که طی آن بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی، حکمت‌های پارسی را در قالب شعر و نثر در آثار خود وارد متون عربی کردند، شدت مییابد. حکمت ایرانی در عهد عباسی آنچنان با حسن قبول روبرو شد که خلفای عباسی فرزندان خود را موظف به یادگیری آن میکردند، از جمله هارون الرشید به کسای، مربی پسرش، توصیه میکند پندهای ایرانی را به او بیاموزد (ابن ابی‌الحدید، ۱۹۸۸: ۴/۱۳۷) و مأمون، فرزندان خود را به آموختن عهد اردشیر و کلیله دستور میدهد (تفضلی،

۱۳۷۸: ۲۱۸ / میرد، ۱۴۲۱: ۴). وقتی مأمون، کتاب «جاودان خرد» را میبیند، میگوید: «به خدا حکمت این است، نه آنچه در دهان ما بیهوده میچرخد» (عاکوب، ۱۳۷۴: ۱۰۱ / ابن مسکویه، ۱۹۵۲: ۲۱-۲۲).

اگرچه محمدی ملایری، آثار ایرانی را مهمترین منابع خارجی که در ادب و اخلاق در دسترس مؤلفان اسلامی قرار داشت، معرفی میکند (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۲۵۸) اما غنیمی هلال در خصوص علاقه و تمایل اعراب به اندرز و حکمت مینویسد: «اندرز خاصیت علمی و غیرفلسفی داشته و به زندگی روزمره مربوط است و بنابراین به سرشت اعراب اولیه که فطرتاً تمایلی به تعمق در مسائل نظری نداشتند، نزدیکتر بود. دیگر اینکه این پندها به عکس گفتار یونانی بطور صریح و بدون استفاده از اشاره و کنایه‌های زیاد بیان شده است و این خود نشانه شرقی بودن پندهاست (غنیمی هلال، بی تا: ۳۷۱). بر همین اساس جاحظ، عهد اردشیر و پندهای بزرگمهر را برتر از پندهای عرب دانسته که مورد استقبال کاتبان و مسلمانان قرار گرفته است (جاحظ، ۱۳۴۴: ۴۲). ایناسترانتسیف نیز با برشمردن کتابهای اخلاقی و آموزشی ایرانی در *الفهرست* میگوید: «تجزیه و تحلیل عنوان کتابهای اخلاقی و آموزشی در *الفهرست* به ما نشان داد که سنت ادبی ایرانی تأثیری عمیق در این نوع تألیفات (ادبی) داشته است» (ایناسترانتسیف، ۱۳۸۴: ۱۷).

در منابع عربی، از میان حکیمان ایرانی، از بزرگمهر حکیم، بعنوان یکی از بزرگترین گویندگان اندرزه‌های حکیمانه، بیشترین تعداد حکمت نقل شده و از دیگر سو، بیشترین تحولات نیز درباره حکمت‌های او رخ داده است. این حکمتها از راههای مختلف بر اثر اختلاط ایرانیان با عربها در دوره‌های مختلف تاریخی به ادبیات شفاهی مردم و سپس به متون عربی رخنه کرده، اما با گذشت زمان و بروز حوادث سیاسی و اجتماعی، رنگ‌وبوی عربی به خود گرفته، نشانه‌های ایرانی خود را از دست داده است.

محققان زیادی به موضوع ردوبدل شدن امثال و حکمت بین زبان فارسی و عربی اشاره کرده‌اند، عیسی عاکوب پس از بیان انتقال پندهای اعراب به فرهنگ و ادب ایران، به انتقال اسلوب و شیوه پندنویسی ایرانیان به زبان عربی، نیز اشاره کرده و میگوید: «هرکس کتابهای عربی ادب و تاریخ را در زمینه‌هایی چون پند، ادب، شرح احوال پادشاهان، داستانهای جنگی و نکته‌های بلاغی مطالعه کند، انبوهی از عبارات، سخنان کوتاه و قطعه‌های ادبی را در برابر خود، خواهد دید که ریشه فارسی دارند» (عاکوب، ۱۳۷۴: ۲۹ و ۱۶۵).

نهضت ترجمه

نهضت ترجمه و نقل علوم که در نخستین دوره‌های اسلامی (اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم) توسط ایرانیان پدید آمد، عامل بسیار مؤثری در انتقال آثار علمی و ادبی ایران به فرهنگ و زبان عربی شد. فرهنگ و تمدن چندده‌زاساله ایرانیان و بی‌تجربگی اعراب در زمینه فرهنگ و تمدن و نیاز آنان به گنجینه‌های حکمت و علم ایرانیان و همچنین اقبال فراوان عرب به زبان و ادبیات فارسی و مخصوصاً حکمت‌های ایرانی، باعث شد نهضت عظیم و گسترده‌ای در جهت ترجمه آثاری که بیانگر فرهنگ و تمدن ایرانیان بود، صورت پذیرد و ایرانیانی که از تاریخ و فرهنگ ایران دانشهای ایرانی اطلاع کافی داشتند و زبان عربی را نیز فراگرفته بودند، در این امر پیشگام دیگران محسوب میشدند. «در عصر عباسی که دوره طلایی اعراب نام گرفته، ترجمه از زبانهای گوناگون رواج یافت و ایرانیان که بر اثر ارتباط طولانی با اعراب به زبان عربی مسلط شده بودند، شروع به ترجمه آثار فارسی به زبان عربی نموده و کم‌کم آثار و منابع ایرانی مورد توجه حاکمان عرب قرار گرفت و از آنها برای تربیت فرزندان خود بهره میجستند» (فاخوری، ۱۳۷۷: ۳۵۶).

بیشتر کتبی که در عصر اول عباسی از پهلوی به عربی ترجمه شده است، علاوه بر داستانها و پندنامه‌ها، در زمینه علوم و فنون و دانشهای پیشرفته آن روزگار و حاوی اطلاعاتی بوده که در کتب ایرانی قبل از اسلام وجود داشته و برای اعراب مفید و سودمند بوده است. مانند کتبی که در زمینه احکام هیئت و نجوم و ریاضیات و... به زبان عربی ترجمه شده است. این ترجمه‌ها باعث هجوم روزافزون یک دسته از لغات پارسی به زبان عربی میگردد که در زمینه علوم و فنونی خاص به کار میرفت و عبارتی از اصطلاحات علمی بشمار می‌آمد. بهار با اشاره به انگیزه و هدف ایرانیان در ترجمه مینویسد: «انگیزه ایرانیان در این نهضت از یک سو باعث احیای آثار و مفاخر آبا و اجداد خود و از سوی دیگر موجب اثبات فرهیختگی و نشان دادن فضایل علمی و فرهنگی ایران در تاریخ بود؛ چراکه تحمل تحقیر و توهینهای حکومت بنی‌امیه به ایرانیان باعث شد شاعران و نویسندگان بکوشند به هر تدبیر، نادرستی این رفتارهای بنی‌امیه را آشکار سازند. علت این امر هرچه که بود، برای زبان و فرهنگ عربی نتایج ارزنده داشت؛ زیرا از یک سو بر غنای زبان عربی افزود و از سوی دیگر موجب آمیزش زبان و فرهنگ عربی و ایرانی شد» (بهار، ۱۳۷۰: ۱۵۳).

تدوین علوم

بنابه گفته مورخان، در میان ملت اعراب در آغاز امر، علم و صنعت به مقتضای سادگی و بدویت آن وجود نداشت (مقدمه ابن خلدون: ۳۳۷) و آنان هیچ‌گونه علاقه و توجهی به علوم عقلی (بجز فن طب آن هم بر اثر حاجت عموم) نداشتند و «تنها توجه آنان به علوم دینی بود که همان علوم دینی نیز در نتیجه ارتباط اعراب با ممالک مفتوحه به وجود آمده بود؛ وگرنه در همان علم دین هم سخت بیگانه بودند و بر اصول و فروع آن آشنایی نداشتند» (صفا، ۱۳۶۶: ۳۴۰). در نظر آنان، کتاب خداوند و سنت پیامبر برای سعادت دنیا و آخرت کافی بود. آنها «هیچ اندوخته‌ای در هنر و معماری و فلسفه و طب و علوم و ادبیات و سیاست نداشتند و تنها هنر آنان غارتگری بود» (حتی، ۱۹۳۹: ۲۲۳). اما بعد از فتوحات اسلامی بر اثر توسعه متصرفات و ارتباط با ملل متمدن، ثمرات علم و دانش را شناختند و خود را محتاج کسب علوم و صنایع دانستند و از آنجاکه به مقتضای خوی بدوی و بیابانگردی خویش از هنر و دانش که لازمه‌اش تمدن و شهرنشینی بود، گریزان بودند، دست به دامان ایرانیانی شدند که در این امر پیشگام بودند. بواسطه همین امر ایرانیان با برخورداری از سابقه کهن فرهنگی و آشنایی کامل با انواع علوم، اینک یک انگیزه قوی دینی و اعتقادی هم به مجموعه فضایل خود افزوده بودند؛ کم‌کم همه پستهای کلیدی را بخصوص در عصر اول خلافت عباسیان اشغال نمودند و بعد از آن اعراب مسلمان که تازه با سرچشمه‌های علم و دانش آشنا شده بودند و قصد بهره‌برداری از آن را داشتند، ناچار بودند در خدمت استادان باتجربه ایرانی به شاگردی و کسب علم بپردازند. آنچه زرین کوب از آن عنوان نبرد ایرانیان با اعراب در «روشنی دانش و خرد» نام میبرد (زرین کوب، ۱۳۳۶: ۲۴۳-۲۴۴).

محمدی ملایری اعراب را در زمینه علوم عقلی و مدار فرهنگ و آثار یونانی و در زمینه فنون ادبی، نظام اداری و زندگی اجتماعی، و مدار ایرانیان میدانند (محمدی ملایری، ۱۳۸۴: ۱۳۴). ادوارد براون نیز در زمینه تأثیرپذیری اعراب از ایرانیان در زمینه علوم مینویسد: «ایرانیان به پشتوانه علم و دانش و قوه درک و تفکر و تعمق، حتی توانستند در علوم اسلامی و قرآنی که منشأ آن در زبان و مذهب اعراب بوده، خوش بدرخشند؛ بطوریکه اگر از علومی که عموماً به اسم عرب منسوب است اعم از تفسیر و حدیث و الهیات و... آنچه را که ایرانیان در این مباحث نوشتند، جدا کنیم، بهترین قسمت آن علوم از میان می‌رود» (براون، ۱۳۳۳: ۳۰۳).

دین و مذهب

ایرانیان در طول تاریخ خود دچار حملات زیادی از جانب دیگر اقوام و ملل شده‌اند، اما در تمامی حملات قبل از اسلام و پس از حمله اعراب، موضوعی بعنوان دین و عقیده جدید وجود نداشت. اما آنچه حمله اعراب به ایران را توجیه نمود، مسئله دین و عقیده جدید بود. اگرچه ایرانیان از ظلم و ستم امیران و حکام عرب ناراضی بودند و از طرفی به حفظ زبان فارسی و آیین و سنن نیاکان خود متعصب بودند؛ ولی آنها دین اسلام را با آغوش باز پذیرفتند و حساب دین مبین اسلام را از حساب والیان ستمگر و آن دسته از اعرابی که منش جاهلی داشتند، جدا میدانستند. به همین دلیل به زبان عربی به دید زبان دوم خود و زبان اول دین اسلام مینگریستند. ایرانیان مسلمان به فهمیدن و تفسیر و تبیین قرآن کریم و احادیث بزرگان دین نیاز داشتند تا از این رهگذر مبانی و دستورات اسلام را رعایت و اجرا کنند. از آنجاکه درک درست این دستورات از رهگذر آشنایی با زبان و ادبیات عربی میسر بود، بدیهی است که در راه فراگیری و کاربرد این زبان تلاش زیادی انجام دادند.

بنابراین اصلیتین دلیل گسترش زبان عربی در بین مسلمانان غیرعرب بویژه ایرانیان، پذیرش دین اسلام از سوی آنان است. در این میان نازل شدن قرآن به زبان عربی بیشترین نقش و تأثیر را ایفا کرده است. تا آنجا که به اعتقاد آذرنوش «قرآن، محور و موضوع اصلی زبان‌شناسی دوره‌های بعد از اسلام قرار گرفت» (آذرنوش، ۱۳۸۵: ۶۹). آیین اسلام علاوه بر تأثیراتی که بر زندگی اجتماعی ایرانیان نهاد، فرهنگ و ادبیات آنان را نیز دستخوش تغییر ساخت؛ چنانکه به پیروی از این دین و عقیده جدید، آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی تغییر پیدا کرد و بتبع آن ادبیات و علوم نیز دچار تغییر و دگرگونی شد. چنانکه به اذعان برخی محققان «تأثیر قرآن و احادیث و معارف اسلامی در ادبیات فارسی، بیش از تأثیر آن بر ادبیات هر ملت اسلامی بوده است» (فخر، ۱۳۸۵: ۱۱۴). این تغییرات خصوصاً در قرن ششم بسبب کاربرد کمتر الفاظ کهنه، رواج علوم دینی و غلبه روحیه مذهبی، اشارات و تلمیحات قرآنی و دینی فراوان گشت (غلامرضایی، ۱۳۷۷: ۲۴۸).

از سوی دیگر ایرانیان در دین اسلام نیز تأثیرگذار بودند. آنها براساس سابقه درخشان فرهنگی خویش، اهل بحث و جدل و اظهارنظر بودند و درخصوص همه امور و از جمله مسائل مذهبی و مبانی اعتقادی به تحقیق و تفحص میپرداختند؛ حال آنکه این امر در نزد اعراب بیگانه و ناآشنا مینمود. به همین دلیل بنای اکثر علوم اسلامی و فرقه‌های مذهبی در جهان اسلام، توسط ایرانیان و یا تحت تأثیر تعلیمات و عقاید ایشان صورت پذیرفته است. صفا در این مورد مینویسد: «چون ایرانیان اهل بحث و نظر بوده و در دوره ساسانی بر اثر رواج ادیان و مذاهب مختلف و ایجاد بحث‌های دینی آشنا به تحقیق در مسائل دینی شده بودند، در اسلام نیز سرعت آغاز مباحثات شدید کردند و در کشمکش‌های مذهبی وارد شدند» (صفا، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۶).

قیامها و نهضت‌های ایرانیان برضد عرب

پس از روی کار آمدن امویان، امیدواری ایرانیان به دین اسلام مبنی بر آزادی و برابری و برادری، به ناامیدی مبدل گشت؛ به همین دلیل ایرانیان با اینکه دین اسلام را بعنوان ایدئولوژی جدید پذیرفته بودند، خفت و خواری و سیاست ضدنژادی اعراب را تاب نیاوردند؛ زیرا تحقیر موالی و تعصب عرب به عجم، از نتایج مستقیم حکومت بنی‌امیه بود و هدف آنان در این سیاست، خالص نگه داشتن حکومت عربی بود. به همین دلیل ایرانیان در برابر خودستایی بیخردانه اعراب سه راه برگزیدند: نخستین راه سیاست بود؛ همان راهی را که ابومسلم خراسانی در پیش گرفت و این شیوه به قیام «طاهر ذوالیمینین» و درنهایت به قیام یعقوب لیث صفاری منتهی گردید. نتیجه

این قیامها تشکیل حکومت‌های مستقل در ایران بود. دومین راهی که ایرانیان برای مخالفت با عرب برگزیدند، راه مذهب بود. آنان سعی داشتند توسط افراد دلیر و شجاع چون المقنع و بابک خرم‌دین، مذاهب قدیم ایرانی چون مذهب زردشتی، مزدکی، مانوی را دوباره زنده کنند. راه سومی که ایرانیان برای مبارزه با عنصر عرب و خلافت آنان برگزیدند، راه ادب و اجتماع بود. کسانی که قیام‌های اجتماعی برضد خلفای اموی و عباسی را رقم زدند، شعوبه نامیدند. نهضت شعوبیه که از اوایل قرن دوم هجری تا قرن ششم ادامه یافت، بزرگترین نهضتی است که منجر به انقراض سیادت عرب در ایران شد. هدف شعوبیه، تحریک حس میهن‌پرستی ایرانیان و نیز سست کردن بنیاد عظمت و قدرت سیاسی و دینی تازیان و تحقیر و خوار داشتن آنان و بازگرداندن استقلال و عظمت گذشته ایرانیان بود. آنها برای پیش بردن مرام و عقیده خویش، بیش از هر کار، متوجه ادبیات شدند و قیام ایشان برضد اعراب نخست بصورت نهضت ادبی ظاهر گشت. شاعران تازی‌گوی ایرانی‌نژاد در آثار خود مفاخرت بر عرب را آغاز کردند. «شاعران شعوبی در اشعار خویش ضمن ستایش از فرهنگ و ادب و تاریخ گذشته ایران، به ذکر پندهای پادشاهان و بزرگان ایران زمان ساسانیان می‌پرداختند» (صفا، ۱۳۶۸، ج ۲: ۵۱) و ادیبان و دانشمندان به تألیف و ترجمه آثاری در ذکر معایب اعراب و تحقیر ایشان و ستایش ایرانیان پرداختند. ایرانیان نه تنها در زمینه امور اداری و دفتری به موفقیت‌های شگرف دست یافتند و توانستند عرب را محتاج خویش گردانند، در قلمرو جنگ و سیاست‌های داخلی نیز موفق شدند و اعراب و سلطنت خلفا را مطیع خویش گردانیدند. اما شعوبیه نیز خویشتن را راغب به آموختن زبان عربی میدیدند؛ زیرا برای تحقیر عرب و مبارزه با سیاست نژادی آنان، به ابزار و وسایلی نیاز داشتند که مهمترین آن زبان عربی بود.

فنون و آثار ادبی

از قرن سوم به بعد، ذوق و قریحه ایرانی در همسویی با جریانات حاکم بر روزگار، میل به اشعار عربی پیدا کرد؛ بعنوان نمونه ابوالفرج اصفهانی از جمله ایرانیانی که در زمان بنی‌امیه، به زبان عربی شعر می‌سرودند، «زیاد الأعجم» را نام میبرد که زبان تازی را بدون مخرج و مانند زبان پارسی صحبت میکرد (اصفهانی، بی تا: ۱۳/ ۱۰۰) و تنها در *یتیمه الدهر* ثعالبی، نام بیش از ۱۲۰ شاعر ایرانی عربی‌سرا با نمونه‌هایی از اشعار آنها دیده میشود (یتیمه الدهر: ص ۱۰۲ / ناتل خانلری، ۱۳۴۹: ۳۸۰ / آذرنوش، ۱۳۸۵: ۱۳۳-۱۴۵). علاوه بر ترجمه کتب ایرانی به زبان عربی، ایرانیانی که زبان عربی را کاملاً آموخته بودند، مایه ادبی و فکری خود را بصورت شفاهی و سینه به سینه به فرهنگ و ادب عربی وارد کردند. بسیاری از ایرانیان، دو زبان فارسی و عربی را بخوبی آموختند و کتابهای مختلف فارسی را با دقت و بصیرت، قرائت کرده و فکر و مضمون آنها را از فارسی به عربی، منتقل میکردند. «ایرانیها در شعر عرب نیز ذوق و استعداد فراوانی از خود نشان دادند، آنها مضامین و مفاهیم جدیدی را به شعر عربی وارد کردند و اعراب را با محیط دیگری غیر از بادیه و بیابان و شتر و خیمه و خرگاه آشنا کردند» (حاج سیدجوادی، ۱۳۶۹: ۴). بدیهی است که این خیل عظیم شاعران ایرانی، از طریق اشعار عربی، فرهنگ و ادب اجداد و نیاکان خود را بشکل نامحسوس به فرهنگ عربی انتقال دادند که غالباً ردپایی از آنها بجا نمانده و این خود از عواملی است که تشخیص حد و مرز فرهنگ ایرانی و عربی را دچار مشکل کرده است.

از میان قالب‌های شعری، قصیده، قالب شعری رایج در میان اعراب بوده و ایرانیان نیز در آغاز ورود اعراب به ایران، از آن پیروی کردند و در قالب قصیده شعر سرودند؛ همچنین ناتل خانلری عروض فارسی را برگرفته از عربی میداند (ناتل خانلری، ۱۳۴۹: ۴۰۳)؛ زیرا پایه شعر فارسی پیش از اسلام بر اساس هجاها بوده است. قافیه نیز بنا به سخن

زرین کوب در شعر فارسی «به تقلید از شعر عرب بوده است و ایرانیان در اشعار خود در پیش از اسلام قافیه نداشته‌اند» (رک: زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۹). هرچند مرحوم بهار معتقد است «ترانگ که بعدها ترنگه و ترنگ و رنگ و امروز ترانه گویند، صرف نظر از وجه تسمیه‌ای که شمس قیس و صاحبان فرهنگ برای آن گفته‌اند، چنین پیداست که در درجه مادون قسمتهای نام برده قرار داشته و خاص همگان و متعلق به عموم بوده است و از دو یا چند بیت تجاوز نمیکرده و درواقع شبیه به تصنیفهای قدیم بوده است. شاید قافیه بار اول در این بخش از شعر راه یافته است» (بهار، ۱۳۷۰: ۱۲۷). درباره مضامین شعری نیز باید گفت که پیش از اسلام، مضامین عمدتاً دینی و مذهبی بوده یا به نبردها، شرح جنگاوریها و مباحث مربوط به مغازلات و شرح عشق‌بازیهای قهرمانان، شاهان و... مربوط بوده‌اند. اما با ورود اسلام به سرزمین ایران، این مضامین دیگر کاربردی نداشت؛ زیرا آنچه پس از این حائز اهمیت بود، مباحث دین اسلام بود و اموری که مربوط به شریعت میگردید. مضامین مربوط به قبل از اسلام نیز در میان شاعران رایج و متداول بود که در این میان، نقش سلسله‌های حکومتی ایران، بویژه سلسله شکوهمند سامانیان که خدمات بسیار ارزنده‌ای به شعر فارسی نمودند، بسیار حائز اهمیت است. شاعران در کنار تلاش برای احیای هویت ملی ایرانی، از سنن ادبی عرب نیز استفاده میکردند؛ بویژه این سنتها به ادبیات جاهلی عرب بازمیگشت که این کاربردها در دوره‌های نخست ادب فارسی در شعر و میان شاعران بخوبی نمایان و آشکار است. شاعرانی چون رودکی، دقیقی، عنصری، منوچهری دامغانی، کسایی مروزی، و فرخی سیستانی، در آثار خویش از سنن ادبیات جاهلی عرب استفاده نمودند. افزون بر این مطالب، شاعران دو منبع الهام بسیار قوی داشتند که عبارت بود از قرآن و احادیث پیامبر (ص) که ردپای این منابع و استفاده از آن از همان آغاز ادب فارسی نمایان است؛ همانطور که ندا قصه‌های قرآنی را منبعی بزرگ و مهم معرفی میکند که بیشتر شاعران ایرانی از آن در آثار خود بهره میبردند (ندا، ۱۹۹۱: ۱۳۰). البته تأثیر این استفاده تا قرن پنجم بسیار عادی و معمول است. استفاده از این منابع و ادبیات عرب از قرن پنجم تا پیش از حمله مغول به نهایت خود میرسد. سبک شعر در این دوره که به سبک عراقی معروف است، بسیار تحت تأثیر ادبیات عرب است و علاقه شاعران و نویسندگان به مغلغوبی، کاربرد آرایه‌های ادبی و استفاده از واژگان و مضامین نظم و نثر عربی روز بروز بیشتر شد. عواملی مانند رواج تصوف، اختلاط مردم عراق و خراسان، تغییر پایتخت از خراسان به عراق عجم، درآمیختگی زبان فارسی و عربی، تأسیس مدارس دینی و رواج معارف اسلامی، زبان فارسی را بیش از همه دوره‌ها با زبان عربی آمیخته کرد (شمیسا، ۱۳۸۶: ۷۳). در این ادوار واژگان زیادی از زبان عربی وارد زبان فارسی شد که یکی از دلایل این امر را میتوان گرایش به مسجع‌نویسی دانست «به صورتی که در اواخر قرن هفتم به غایت تکلف و کمال خود رسید» (خطیبی، ۱۳۹۰: ۱۸۷).

یکی از زمینه‌های تأثیر آداب و فرهنگ ایرانی بر عربی، نفوذ آثار ادبی فارسی در میان اعراب است. اعراب در قبل از اسلام، اثر مدون و نظام‌مندی به زبان عربی در اختیار نداشتند و از آنجاکه تکیه ایشان بیشتر بر حافظه بود تا کتابت، حتی اشعار شاعران مورد علاقه خویش را به حافظه میسپردند. در همان زمان در ایران ساسانی، توجه به ادبیات و تألیف کتابهایی در زمینه داستان و افسانه، اخلاقیات و اندرز حتی علوم تجربی بسیار زیاد بود. ابن ندیم، ایرانیان را اولین مردمی که به ادبیات داستانی توجه کرده و به تنظیم و تدوین داستانها پرداختند، معرفی میکند (الفهرست: ۳۶۳). نفیسی نیز داستانسرایی و افسانه‌پردازی را یکی از ارکان بسیار مهم در ادبیات پهلوی میداند و ذوق افسانه‌سازی را که در میان بیشتر شعرای بزرگ ایران بوده است، دنباله همان ذوق ادبای ایران در زمان ساسانی قلمداد کرده و حتی بعضی داستانهای معروف از قبیل وامق و عذرا و ویس و رامین را دارای پیشینه‌ای پهلوی میداند (نفیسی، ۱۳۶۳: ۱۳-۱۴) همچنین برخی محققان معتقدند «شعر غنایی عرب تحت نفوذ شاعران

ایران و از تکامل نسیب یعنی ابیات غنایی و عاشقانه‌ای که فصاید قدیم بدان آغاز مییافت، به وجود آمد» (حتی، ۱۳۶۶: ۳۲۳).

در زمینه نثر نیز، مترجمان بزرگ و زبردست نهضت ترجمه، و در رأس آنان عبدالحمید و ابن مقفع، در اواخر عهد اموی، سبک نویسندگی عربی را از شکل ساده و طبیعی‌ش خارج کردند، بگونه‌ای که نثر عربی هم از حیث اسلوب و سبک انشاء و هم از لحاظ دقت تعبیر و حسن بیان و موضوع و طرز فکر، با گذشته بسیار فرق کرد. به اعتقاد عاکوب، استفاده از جمله‌های کوتاه، تعبیرات فشرده، پرهیز از جمله‌های معترضه و طولانی و کلمات مترادف، بیان اجمالی و سپس توضیح و تفصیل، تکرار واو عطف و ادات شرط که در حکمت‌های عربی آمده است، همان ویژگی‌های کتابها و رساله‌هایی را دارد که توسط عبدالحمید کاتب و ابن مقفع از زبان پهلوی وارد زبان عربی شده است (عاکوب، ۱۳۷۴: ۳۷). تأثیر نثر ایرانی در ادب عربی بگونه‌ای است که بستانی و ضیف، از نویسندگان و منتقدان برجسته عرب، معتقدند: «گویی صنعت و لفظ‌پردازی، نخست در ایران سر برکشید و سپس سایه خود را بر همه ادب عربی تا فرا سوی اندلس گسترانید» (بستانی، ۱۹۵۶: ۲۱۴ / ضیف، بی تا: ۶۳۳)

نتیجه‌گیری

در این مقاله، مؤلفه‌های تأثیر و تأثر زبان و فرهنگ عربی و فارسی بر یکدیگر در دوازده مقوله مورد بررسی قرار گرفت و نتایج ذیل به دست آمد:

ارتباطات فرهنگ ایرانیان با اعراب و پیوند زبان و ادبیات فارسی و عربی با یکدیگر، به شهادت روایات تاریخی و اقوال مورخان و نیز با استناد به دادوستدهای فراوان زبانی و ادبی، صرفاً به دوره اسلامی محدود نمی‌شود، بلکه به دوره‌های پیش از اسلام نیز بازمی‌گردد. در دوره ساسانی، اعراب و ایرانیان با یکدیگر در ارتباط بودند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرفتند. بعلاوه شهرهای مرزی با یکدیگر در ارتباط بودند که از جمله این شهرها میتوان از حیره نام برد. این ارتباط همزمان با ورود اسلام به ایران گسترش یافت و حوزه‌های مختلف دینی، فرهنگی، زبانی و خطی را نیز دربر گرفت تا آنجا که در حوزه زبان، زبان عربی تأثیر شگرفی بر زبان فارسی گذاشت و بسیاری از واژگان عربی وارد زبان فارسی گردید، هرچند این تأثیر و تأثر دوطرفه بود اما بنظر میرسد نفوذ زبان عربی در زبان فارسی بسیار چشمگیرتر بوده است.

در آغاز پیدایش آثار مدون شعری و نثری زبان فارسی، اثرگذاری زبان عربی بر زبان فارسی زیاد نیست و گرایش به ساده‌نویسی بیشتر از گرایش به تکلف نمود دارد. از قرن ششم به بعد بدلیل روی آوردن نویسندگان ایرانی به نثر مصنوع، کاربرد مفردات و ترکیبات عربی در نثر فارسی بسیار فراوان شد و حتی این عمل در نزد شاعران نیز شیوع پیدا کرد. اصلیتین دلیل نفوذ زبان عربی در میان ایرانیان، دین اسلام بود، زیرا ایرانیان بمنظور حفظ حقوق و حدود خویشتن و همچنین دانستن احکام و مسائل مذهبی، ناچار بودند زبان عربی را بعنوان زبان دین بیاموزند و از اصول و فروع آن آگاه گردند؛ بنابراین زبان عربی در ایران تنها بعنوان زبان دینی شناخته شد، نه زبان رسمی و عمومی؛ هرچندکه آثار زیادی نیز به این زبان در قرون اولیه اسلامی نگاشته شد. همچنین تلاش ایرانیان برای ورود به امور سیاسی و نزدیکی به ارباب قدرت و ترجمه (بازگرداندن مفاهیم و علوم ایران قبل از اسلام) نیز از دلایل روی آوردن به فراگیری زبان عربی بود.

تداخل زبان عربی با فارسی از ویژگی‌های برجسته ارتباط زبان فارسی با زبان عربی است. ورود اسلام به ایران، سطح ارتباط بین دو زبان فارسی و عربی را فراهم کرده است؛ ارتباطی که منجر به تأثیرگذاری بین آن دو، بویژه از جنبه

واژگانی گردیده است؛ بدین معنا که واژگان دخیل یا وام‌واژه‌های بسیاری بین دو زبان مبادله شده که سهم واژه‌های قرصی زبان عربی بمراتب بیشتر و قابل توجه است. علم در نظر مسلمانان فاتح، شامل اطلاعات و دانشهایی بود که به حوزه دین اسلام (علوم شرعی و دینی) ارتباط داشت و سازمانهای حکومتی و دولتی در زندگی قبیله‌ای اعراب جایگاهی نداشت؛ درحالیکه دستگاههای دولتی در اکثر مناطق امپراتوری وسیع ایران، تا پایان حکومت ساسانیان و ورود اعراب به ایران، بگونه‌ای کاملاً پیشرفته در شهرها و ولایات دایر بود؛ بنابراین اعراب نیازمند به دانش ایرانیان شدند و تا مدت‌های زیادی امور دفتری و دیوانی را به همان شیوه‌ای نگاه داشتند که ایرانیان آنها را اداره میکردند. بر همین اساس بارزترین عرصه تأثیرگذاری فرهنگ فارسی بر عربی، نفوذ پندها و اندرزهایی است که در آثار ایرانی وجود داشته و به زبان عربی منتقل گردیده است.

مشارکت نویسندگان

این مقاله از رساله دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد استخراج شده است. آقای دکتر حسن بساک راهنمایی این رساله را برعهده داشته و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای هادی سرافرازی بعنوان پژوهشگر این رساله در گردآوری داده‌ها و تنظیم متن نهایی نقش داشته‌اند. آقای دکتر محمدحسین خسروان به عنوان مشاور نیز در تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنماییهای تخصصی این پژوهش نقش داشته‌اند. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر بوده‌است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد که نویسندگان را در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نمایند.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Akoub, Eisa. (1995). The influence of Persian advice on the Arabs; Translated by Abdullah Sharifi Khojasteh, Tehran: Scientific and Cultural Publications; p. 11.
- Al-Isfahani, Ali Ibn Al-Hussein Abu al-Faraj. (N.D). Al-Aghani, Sharh Samir Jaber, Beirut: Dar al-Fikr; p. 100.
- Al-Jahez, Amr Ibn Bahr. (1332 AH). The crown in the ethics of kings, researcher: Ahmad Zaki Pasha, Cairo: Emirate Press; p. 67.

- Al-Jahez, Amr Ibn Bahr. (1423 AH). *Al bayan o Tabyin*; Number of components 3; Beirut: Al-Hilal School; P. 293.
- Al-Jahez, Amr Ibn Bahr. (1964). *Essays, research and commentary*: Abdul Salam Muhammad Harun, Cairo: Al-Khanji School, p.41.
- Al-Mabrd, Abu al-Abbas. (1421 AH). *Al-Fadhil*, second edition, Cairo: Egyptian Library.
- Al-Masri, Hussein Mujib. (2001). *Salat between Al-Arab, Al-Fars and Al-Turk*; Cairo, Dar al-Thaqafiyah; P. 199.
- Al-Nawwiri, Ahmad Ibn Abid al-Wahhab. (1423 AH). *The end of the Arabs in the arts of literature*, part number: 33; Cairo: Dar al-Kitab wa al-Wasaq al-Qawmiya; Pp: 196-198.
- Al-Thalabi, Abd al-Mulk. (1420 AH). *Yatim al-Dahr*, useful commentary by Muhammad Qaymiyah, Dar al-Kitab al-Almiyeh, Beirut; P. 102.
- Amin, Ahmad. (pbuh). *Dhu al-Islam*, Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi; p. 202.
- Azarnoush, Azartash. (2006). *History and Language of Arabic Culture*, Tehran: samt; p. 143, 69 and 26
- Azarnoush, Azartash. (2008). *The Challenge between Persian and Arabic*, Tehran: Ney Publications; p. 211 and 247.
- Bahar, Mohammad Taghi. (1991) *Stylistics*, Tehran: Amirkabir; p. 127 and 153.
- Bostani, Batras. (1956). *Arabic literature in the Abbasid era*, Beirut: Maktab Sadr; p. 214
- Brown, Edward. (1954). *History of Iranian Literature*, translated by Bahram Meghdadi, Tehran: Morvarid; p. 303.
- Christine Sen, Arthur. (1953). *Iran during the Sassanid period*, translated by Rashid Yasemi, Tehran: Zarrin; P. 110.
- Christine Sen, Arthur. (1995). *The Situation of the Nation, Government and Court during the Sassanid Empire*, translated by Mojtaba Minavi, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies; p.57.
- Dood Puta, Omar Mohammad. (2003). *The Impact of Arabic Poetry on the Evolution of Persian Poetry*, translated by Sirius Shamisa, Tehran: Contemporary Voice; pp. 101 and 149
- Fahmi Hejazi, Mahmoud. (2000). *Arabic Linguistics*, translated by Seyed Hossein Seyed, Tehran: Samt; P. 228.
- Fakhouri, Hana. (1998). *History of Arabic Literature*, Tehran: Toos Publishing; P. 356.
- Farshidvard, Khosrow. (1994). *Arabic in Persian*, Tehran: University of Tehran; Pp. 32-33.
- Ganimi helal. (N.D). *Adab olmogHaren*, Beirut: Dar Al-Awda and Dar Al-Thaqafa; P. 277.
- Gholamrezaei, Mohammad. (1998). *Stylistics of Persian poetry from Rudaki to Shamloo*, Tehran: Jami; P. 248.
- Haj Seyed Javadi, Hassan. (1990). *The Impact of Persian Language and Literature on the Language and Literature of Other Nations*, *Journal of Art and People*, Azar, p. 4.
- hatta, Philip. (1987). *Arab History*, translated by Abolghasem Payende, Tehran: Agah; P. 323.
- Hindushah Nakhjavani. (1965). *The experiences of the predecessors in the history of the caliphs and their ministers*; Edited by Abbas Iqbal, Tehran: Tahoori; p.31.

- Ibn Abi Al-Hadid, Abu Hamid, Izz al-Din. (1988). Explanation of the approach of rhetoric, researcher: Muhammad Abu al-Fadl Ibrahim; Dar Al-Ahya Al-Kitab Al-Arabiya Al-Babi Al-Halabi and Partners; p. 211.
- Ibn Khaldun, Abd al-Rahman. (unpublished). Introduction, Research by Mohammad Mustafa Muhammad, Cairo; p. 149.
- Ibn Muskawiyah, Abu Ali Ahmad ibn Muhammad. (1952). alhekmatol khaledeh. Research of Abdul Rahman Badawi. Cairo: Egyptian School Library, p. 22.
- Ibn Nadim, Mohammad Ibn Ishaq. (1987). Index, translated by Mohammad Reza Tajaddad, Tehran: Amirkabir; p. 363
- Ibn Taqtaqi, Mohammad Ibn Ali ibn Tabataba. (1988). The History of Glory in the Etiquettes of the Kingdom and Islamic States, translated by Mohammad Vahid Golpayegani, Tehran: Scientific and Cultural; p. 74.
- Inster Entsef, Constantine. (2005). Research on the Sassanids, translated by Kazem Kazemzadeh, Tehran: Scientific-Cultural Publications; p. 17.
- Jahshiari, Mohammad Ibn Abdus. (1969). The Book of Ministers and the Book, translated by Abolfazl Tabatabai, Taban Press; p. 16 and 67.
- Khatibi, Hossein. (2011). Prose in Persian Literature, Tehran: Zavar; p. 123 and 131.
- Mohammadi Malayeri, Mohammad. (1996). History and culture of Iran during the transition from the Sassanid era to the Islamic era, Tehran: Toos; P. 369.
- Mohammadi Malayeri, Mohammad. (2005). Pre-Islamic Iranian culture and its effects on Islamic civilization and Arabic literature, fifth edition, Tehran: Toos; Pp. 85, 77 and 269.
- Musharraf, Maryam. (2010). Essays in Iranian Educational Literature, Tehran: Sokhan; p.92.
- Nafisi, Saeed. (1984). History of poetry and prose in Iran, Tehran: Foroughi; Pp: 14-13.
- Natel Khanlari, Parviz. (.1970). History of Persian language; Second Edition, Tehran: Iranian Culture Foundation; Pp. 380 and 403.
- Nazari, Alireza and Assadollahpour Iraqi, Zohreh. (2015). Linguistic interference and semantic transformation of Arabic words and phrases and aspects of its impact on translation from Arabic; *Translation Studies in Arabic Language and Literature*, 5 (13), pp. 97-119.
- neda, tahha. (1991) adaf olmogaren; Pp. 72 and 73
- Nicholson, Reynolds. (2001). History of Arabic Literature, translation, Keyvandokht Kiwani, Tehran: Vistar; Pp. 21, 122 and 272.
- Sabzianpour, Vahid. (2005). A Study in Discovering Iranian Roots Common Concepts of Mutnabi and Ferdowsi Ruling, Farhang Magazine, p. 55, 85.
- Safa, Zabihollah. (1987). History of Rational Sciences in Islamic Civilization, Tehran: University of Tehran; P. 340.
- Safa, Zabihollah. (1989). History of Literature in Iran, Tehran: Ferdowsi; p.36.
- Salem, Sayyid Abdul Aziz. (1988). History of the Arabs in the Age of Ignorance, Egypt: Alexandria; P. 227.
- Shamisa, Sirus. (2007). Poetry Stylistics, Tehran: Ferdows, p.73.
- Tafazoli, Ahmad. (1999). History of Pre-Islamic Iranian Literature, Tehran: Skills; P. 218.

- Taqoush, Mohammad Soheil. (2001). Umayyads, translated by Hojjatullah Judaki, Qom: Seminary and University Research Institute; pp. 7 and 107.
- Yarshater, Ehsan. (2002). The Presence of Iranians in the Islamic World, translated by Fereydoun, Tehran: Morvarid, p. 85.
- Zaif, Shoghi. (N.D). History of Arabic Literature, Cairo: Dar al-Ma'arif; pp. 633 and 1119.
- Zarrinkoob, Abdolhossein. (1957). Two Centuries of Silence, Tehran: Amirkabir; p. 243-244.
- Zarrinkoob, Abdolhossein. (1984). History of Iran after Islam, Tehran: Amirkabir; p. 8.
- Zarrinkoob, Abdolhossein. (1992). History of the Iranian people, Tehran: Amirkabir; p.29.

فهرست منابع فارسی

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵) تاریخ و زبان فرهنگ عربی، تهران: سمت؛ صص ۱۴۳ و ۶۹ و ۲۶.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷) چالش میان فارسی و عربی، تهران: نشر نی؛ صص ۲۱۱ و ۲۴۷.
- ابن ابی الحدید، ابوحامد عزالدین (۱۹۸۸) شرح نهج البلاغه، المحقق: محمد ابوالفضل ابراهیم؛ دار احیاء الکتب العربیه البابی الحلبی و شرکاه، ص ۲۱۱.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (بی تا) المقدمه، تحقیق محمدمصطفی محمد، قاهره؛ ص ۱۴۹.
- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا (۱۳۶۷) تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: علمی و فرهنگی؛ ص ۷۴.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمدبن محمد. (۱۹۵۲) *الحکمة الخالدة*. تحقیق عبدالرحمان بدوی. القاهرة: مكتبة النهضة المصرية. ص ۲۲.
- ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۶۶) الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: امیرکبیر؛ ص ۳۶۳.
- الاصفهانى، على بن الحسين ابوالفرج (بی تا) الاغانى، شرح سمیر جابر، بیروت: دارالفکر؛ ص ۱۰۰.
- امین، احمد (بی تا) ضحی الاسلام، بیروت: دارالکتب العربی؛ ص ۲۰۲.
- ایناستر انتسیف، کانستانتین (۱۳۸۴) تحقیقاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظمزاده، تهران: علمی و فرهنگی؛ ص ۱۷.
- براوون، ادوارد (۱۳۳۳) تاریخ ادبیات ایران، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: مروارید؛ ص ۳۰۳.
- بستانی، بطرس (۱۹۵۶) ادباء العرب فی عصر العباسیه، بیروت: مکتبه صادر؛ ص ۲۱۴.
- بهار، محمدتقی (۱۳۷۰) سبک‌شناسی، تهران: امیرکبیر؛ ص ۱۲۷ و ۱۵۳.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۸) تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، تهران: مهارت؛ ص ۲۱۸.
- الثعالی، عبدالملک (۱۴۲۰) یتیمه الدهر، شرح مفید محمد قمیمه، بیروت: دارالکتب العلمیه؛ ص ۱۰۲.
- الجاحظ، عمروبن بحر (۱۹۶۴) رسائل، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، القاهرة: مکتبه الخانجی؛ ص ۴۱.
- الجاحظ، عمروبن بحر (۱۳۳۲هـ) التاج فی اخلاق الملوک، المحقق: احمد زکی پاشا، قاهره: المطبعة الامیریة؛ ص ۶۷.
- الجاحظ، عمروبن بحر (۱۴۲۳هـ) البیان و التبیین؛ عدد الأجزاء: ۳؛ بیروت: دار و مکتبه الهلال؛ ص ۲۹۳.

- جهشیاری، محمدبن عبدوس (۱۳۴۸) کتاب الوزراء و الکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، بی جا: چاپ تابان؛ ص ۱۶ و ۶۷.
- حاج سیدجوادی، حسن (۱۳۶۹) «تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر روی زبان و ادبیات سایر ملل»، مجله هنر و مردم، شماره آذر ۱۳۶۹: ص ۴.
- حتی، فیلیپ (۱۳۶۶) تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه؛ ص ۳۲۳.
- خطیبی، حسین (۱۳۹۰) فن نثر در ادب پارسی، تهران: زوار؛ ص ۱۲۳ و ۱۳۱.
- دود پوتا، عمرمحمد (۱۳۸۲) تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی، ترجمه سیروس شمس‌ساز، تهران: صدای معاصر؛ ص ۱۰۱ و ۱۴۹.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۳۶) دو قرن سکوت، تهران: امیرکبیر؛ ص ۲۴۳-۲۴۴.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳) تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیرکبیر؛ ص ۸.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱) تاریخ مردم ایران، تهران: امیرکبیر؛ ص ۲۹.
- سالم، سید عبدالعزیز (۱۹۸۸) تاریخ العرب فی العصر الجاهلیة، مصر: اسکندریه؛ ص ۲۲۷.
- سبزیان پور، وحید (۱۳۸۴) «جستاری در کشف ریشه‌های ایرانی مفاهیم مشترک حکمی متنبی و فردوسی»، مجله فرهنگ، شماره ۵۵؛ ص ۸۵.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶) سبک‌شناسی شعر، تهران: فردوس؛ ص ۷۳.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۶) تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران: دانشگاه تهران؛ ص ۳۴۰.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۸) تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوس؛ ص ۳۶.
- ضیف، شوقی (بی تا) تاریخ الادب العربی، قاهره: دارالمعارف؛ ص ۶۳۳ و ۱۱۱۹.
- طوقوش، محمد سهیل (۱۳۸۰) امویان، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه؛ ص ۷ و ۱۰۷.
- العاکوب، عیسی (۱۳۷۴) تأثیر پند پارسی بر ادب عرب؛ ترجمه عبدالله شریفی خجسته، تهران: علمی و فرهنگی؛ ص ۱۱.
- غلامرضایی، محمد (۱۳۷۷) سبک‌شناسی شعر پارسی از رودکی تا شاملو، تهران: جامی؛ ص ۲۴۸.
- غنیمی هلال، محمد (بی تا) الادب المقارن، بیروت: دارالعودة و دارالثقافه؛ ص ۲۷۷.
- فاخوری، حنا (۱۳۷۷) تاریخ ادبیات عربی، تهران: توس؛ ص ۳۵۶.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۳) عربی در فارسی، تهران: دانشگاه تهران؛ ص ۳۲-۳۳.
- فهمی حجازی، محمود (۱۳۷۹) زبانشناسی عربی، ترجمه سیدحسین سیدی، تهران: سمت؛ ص ۲۲۸.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۳۲) ایران در زمان ساسانی، ترجمه رشید یاسمی، تهران: زرین؛ ص ۱۱۰.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۷۴) وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ ص ۵۷.
- المبرد، ابوالعباس (۱۴۲۱ هـ) الفاضل، الطبعة الثانية، قاهره: دارالکتب المصریه.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۷۵) تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس؛ ص ۳۶۹.
- محمدی ملایری، محمد (۱۳۸۴) فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن بر تمدن اسلامی و ادبیات عربی، چاپ پنجم، تهران: توس؛ ص ۸۵ و ۷۷ و ۲۶۹.

- مشرف، مریم (۱۳۸۹) جستارهایی در ادبیات تعلیمی ایران، تهران: سخن؛ ص ۹۲.
- المصری، حسین مجیب (۲۰۰۱) صلات بین العرب و الفرس و الترك؛ القاهرة، دارالثقافیه؛ ص ۱۹۹.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۹) تاریخ زبان فارسی؛ چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران؛ ص ۳۸۰ و ۴۰۳.
- ندا، طه (۱۹۹۱) الادب المقارن، دارالنهضة العربیه؛ ص ۷۲ و ۷۳
- نظری، علیرضا و اسدالله پورعراقی، زهره (۱۳۹۴) «تداخل زبانی و دگرگونی معنایی وام‌واژه‌های عربی و جنبه‌های تأثیر آن بر ترجمه از عربی»؛ پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی (۱۳)، صص: ۹۷-۱۱۹.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۳) تاریخ نظم و نثر در ایران، تهران: فروغی؛ ص ۱۴-۱۳.
- النویری، احمدبن عبدالوهاب (۱۴۲۳ه) نهایتاً الارب فی فنون الادب، عدد الأجزاء: ۳۳؛ القاهرة: دارالکتب و الوثائق القومیه؛ ص ۱۹۶-۱۹۸.
- نیکلسون، رینولد (۱۳۸۰) تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیواندخت کیوانی، تهران: ویستار؛ ص ۲۱ و ۱۲۲ و ۲۷۲.
- هندوشاه نخجوانی (۱۳۴۴) تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان؛ به تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری؛ ص ۳۱.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۱) حضور ایرانیان در جهان اسلام، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: مروارید؛ ص ۸۵.

معرفی نویسندگان

هادی سرافرازی: مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشمر، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشمر، ایران.
(Email: hadisarafrazi356@gmail.com)

حسن بساک: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ایران.
(Email: Bassak@pnv.ac.ir) (نویسنده مسئول)

محمدحسین خسروان: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، مجتمع علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد، ایران.
(Email: m.khosravan2021@yahoo.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Hadi Sarafrazi: Instructor of the Department of Persian Language and Literature, Kashmir Branch, Islamic Azad University, Kashmir, Iran.
(Email: hadisarafrazi356@gmail.com)

Hassan Bassak: Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Iran.
(Email: Bassak@pnv.ac.ir : Responsible author)

Mohammad Hossein Khosrovan: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Humanities Complex, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran.
(Email: m.khosravan2021@yahoo.com)